

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۱

دوره اول

دوشنبه ۲۳ مهر ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

در صفحات دیگر:

صنایع روستایی ایران

هوشنگ پور کریم

صفحه ۶

حکومت نظامی

غلامحسین متین

صفحه ۴

ترجمه: ا. پویا

احزاب کارگری و دموکراتهای انقلابی

بخش «اول»

دیگر، زندگی خود بنحو انکار - ناپذیری نشان می‌دهد که تیرگی مناسبات میان دموکراسی انقلابی و کمونیست‌ها تأثیر فوق‌العاده نامطلوبی بر موضع دموکراسی انقلابی و تکامل آن دارد.

برای نمونه، بسختی می‌توان تأثیر منفی دشمنی محافل - پر نفوذ دموکراسی انقلابی در برخی از کشورهای عربی را نسبت به احزاب کمونیست «کشورشان» انکار کرد. در عین حال، این واقعیت نیز انکار ناپذیر است که مشی مبارزه مسلحانه حزب کمونیست بر همه بر علیه رژیم انقلابی دموکراتیک کشور، خطمشی که در نتیجه نفوذ مائوئیست‌ها اتخاذ شد، این حزب را در وضعیتی قرار داد که بطور عینی مانع تکامل مترقیانه رژیم شد و عملاً به آن محافظی در خارج از برهه یاری رساند که آرزوی بقیه در صفحه ۷

رهایی بخش ملی است. در هر دو مورد، اگرچه این روابط بسته به مورد مشخص آن در سطح متفاوتی قرار دارد، عامل مهمی برای تکامل سیاسی دموکراسی انقلابی بشمار می‌آید و در عین حال ملاکی است که بکمک آن می‌توانیم این تکامل را بسنجیم.

مناسبات میان دموکراتهای انقلابی و کمونیست‌ها، همکاری و اتحاد آنها، بستگی زیادی به جایگاه و نقش دموکراسی انقلابی در مبارزه ضد امپریالیستی در سطح جهانی دارد.

نه شکل‌گیری مواضع ایدئولوژیک و سیاسی دموکراسی انقلابی و نه نقشی که در تکامل مترقیانه کشورهای نواستقلال ایفا می‌کند را می‌توان خارج از چارچوب کارخستگی ناپذیر احزاب کارگری در سطح جهان و خود کشور های نواستقلال درک کرد. از طرف

مناسبات میان کمونیست‌ها و دموکراتهای انقلابی از دو جنبه قابل بررسی است: جنبه بین‌المللی، که منظور از آن، ارتباط دموکرات های انقلابی با جنبش کارگری جهانی، با احزاب کارگری کشور های خارجی (و در کشورهای که حزب طبقه کارگر یا گروه مارکسیستی سازمان یافته‌ای وجود ندارد این جنبه تنها جهت ارتباط با کمونیست‌ها است) می‌باشد، و جنبه ملی، که منظور ارتباط میان دموکراتهای انقلابی و کمونیست‌ها در چارچوب کشورهای مربوطه در نواحی جنبش

مناسبات مبتنی بر تفاهم، درک متقابل و همکاری میان احزاب کارگری و دموکراتهای انقلابی - دو گردان فعال در جنبش‌های بخش ملی روزگار ما - عاملی است که از اهمیت دست‌اولی برای روند انقلابی در کشورهای نواستقلال برخوردار می‌باشد. می‌توان پیشینی کرد که این عامل نقش مهمی در گسترش بیشتر انقلاب ملی و دموکراتیک و به فرجام رساندن آن ایفا خواهد کرد.

ریشه‌های تراژدی لبنان

لبنان سالهاست که درگیر منازعات خاد داخلی است. ستیز - های مسلحانه‌ای که نیرو های ارتجاعی لبنان با پشتیبانی مستقیم اسرائیل و نیروهای امپریالیستی آغاز کرده‌اند، تاکنون دهها هزار نفر را بکاف و خون کشیده، لطامت جدی به اقتصاد این کشور وارد آورده و بسیاری را وادار به ترک لبنان نموده است. دشمنی وستیز هنوز ادامه دارد و بذر مرگ و انهدام می‌کارد.

رویدادهای تراژیک لبنان در وهله اول نتیجه بحران خاورمیانه است، بحرانی که چندین سال است محیط بین‌المللی را در منطقه مسموم ساخته و هنوز باید حل شود. یکی از ویژگی‌های سالهای اخیر پیدایش تعدادی مراکز ستیز در خاورمیانه است که هدف از آن تضعیف مقاومت پیگیر در برابر طرح‌های امپریالیسم و سبونیسم میباشد. بحران لبنان یکی از نمونه‌های این مراکز بحران است، نمونه‌ای که نتایج فوق‌العاده اسفناوری به همراه داشته است. اگرچه از شروع برخورد های

لبنان سالهاست که درگیر منازعات خاد داخلی است. ستیز - های مسلحانه‌ای که نیرو های ارتجاعی لبنان با پشتیبانی مستقیم اسرائیل و نیروهای امپریالیستی آغاز کرده‌اند، تاکنون دهها هزار نفر را بکاف و خون کشیده، لطامت جدی به اقتصاد این کشور وارد آورده و بسیاری را وادار به ترک لبنان نموده است. دشمنی وستیز هنوز ادامه دارد و بذر مرگ و انهدام می‌کارد.

ب. توانا

سرمايه مالی و اوليگارشى اسلوب‌های فرمانروایی اوليگارشى مالی

سرمايه مالی و مضمون این مفهوم (۱) آن گردش پول مقدم بر تولید است.

سرمايه مالی سرمايه بانکی یا صنعتی نیست، بلکه مقوله جدید سرمايه است که در عصر امپریالیسم چهره می‌نماید.

اوليگارشى مالی و شکل‌های فرمانروایی آن

شکل بندی سرمايه مالی به پیدایش اوليگارشى مالی یعنی پدیداری تعداد بالسه محدودی از متنفذان مالی می‌انجامد. این متنفذان مالی بر زندگی اقتصادی

سرمايه مالی و مضمون این مفهوم (۱) آن گردش پول مقدم بر تولید است. این تعریف درباره سرمايه مالی از بنیاد با تعریف سرمايه مالی ر. هیلفر دینک تفاوت دارد. به عقیده هیلفر دینک سرمايه مالی، سرمايه‌ای است که در اختیار بانک‌ها قرار دارد و به وسیله کارفرمایان بکار گرفته می‌شود. در حقیقت، چنین تعریفی هیچ تمایزی بین سرمايه مالی و سرمايه بانکی نمی‌بیند. این تعریف ناشی از اندیشه اشتباه آمیزی است که طبق

طبیعت سرمايه مالی از نفوذ متقابل یا از در آمیختن سرمايه انحصارات بزرگ بانکی و سرمايه انحصارات صنعتی بوجود می‌آید. بنا بر این، سرمايه مالی همانا سرمايه انحصارگر صنعتی است که با سرمايه بانکی انحصارگر در می‌آمیزد. لنون طبیعت سرمايه مالی را چنین توصیف می‌کند: «گردآیی تولید به عنوان نتیجه با انحصارات، در آمیختن با نفوذ متقابل بانک‌ها و صنعت، چنین است تاریخ شکل بندی

ترجمه: ه. بهرامی

برای اطلاع دوستان و هم‌زمان

از این شماره هفته‌نامه «اتحاد مردم» به جای «سوگند» به عنوان ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران انتشار می‌یابد.

روش «اتحاد مردم» بی‌کم‌وکاست همان است که پیش از این «سوگند» اختیار کرده بود، یعنی تبلیغ و تلاش در جهت استقرار يك دموکراسی عام و اصیل در ایران، بدان گونه که در چارچوب استقلال و تمامیت ارضی کشور و در برابر همه‌جانبه کلیه اقوام تشکیل‌دهنده ملت واحد ایران، برای همه مردم، بدون هیچ امتیاز و استثناء، امکان‌عملی و فرصت یکسان برای شرکت در تعیین سرنوشت کشور و اعمال حاکمیت ملت فراهم باشد و همگان، در برخورداری از آزادیهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، بتوانند با کاروتلاش تمر بخش خویش به یک زندگی مرفه و متعادل و فارغ از هر گونه ستم ملی و طبقاتی دست یابند. با درود به همه کوشندگان راه مردم،

اتحاد دموکراتیک مردم ایران

ب. کیوان

نیو کلونیالیسم اقتصادی در مرحله کنونی

در صفحه ۳

«ملت» یا «امت»، کدام یک؟

این پرسش که شاید کمی دور از ذهن بنماید و تاچندی پیش، آن هم به ندرت، می‌توانست تنها زمینه یک بحث کلی فصل‌فروشا به باشد که بیرون از محدوده گفتار کوچکترین اثری در جامعه بجا نگذارد، اکنون، پس از انقلاب اسلامی ایران و استقرار تدریجی نهادهای آن، هر روز به نحو بارزتری فعالیت پیدا می‌کند. در این باره، برخی موضع‌گیری‌ها از سوی مقامات اجرائی یا نزدیکان قدرت و نیز جریان بحث‌های مجلس بررسی قانون اساسی می‌تواند نشانه‌های تردیدناپذیری باشد.

«امت» یا «ملت»؟ پاسخ به این پرسش، و پذیرفتن هر یک از این دو برای تعریف جامعه ایران، می‌رود تا مسیر زندگی حال و آینده مردم و کشور مارا معین کند. و از اینجا ست اهمیت بنیادی مسئله.

در ایران، جنبش دیرینه اعتراض به استبداد و امپریالیسم، پس از سالها تلاش و جانبازی زیر پرچم انواع سازمانها و ایدئولوژی‌ها، مقارن اوقاتی که بحران اقتصادی - اجتماعی کشور به نهایت شدت می‌رسید و عجز حکومت وابسته به جهانخواران آمریکائی در اداره کارها بر همگان آشکار می‌شد، یکباره، با روی آوردن توده‌های میلیونی مردم - از هر ملیت و مذهب و مسلک - اوج گرفت و سرانجام در قیام بهمن ۵۷ به پیروزی انجامید. قدرت حکومت به طور عمده به دست نمایندگان طبقات و قشرهای میانی و پایین جامعه افتاد که، از روحانی و غیر روحانی، به نام مستضعفان سخن می‌گفتند و عمل می‌کردند. و این مستضعفان - کارگر و دهقان و شاگرد مغازه و فروشنده دوره گرد و پیشه‌ور و کاسب خرده‌پا، به اضافه دانشجو و روشنفکر و روحانی متعهد - که اکثریت عظیم مردم را تشکیل می‌دهند، با شور شگفت‌انگیز انقلابی شعارهای روحانیت مبارز، یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از آن خود ساخته رهبری آزموده و پیگیر امام خمینی را برای تحقق این خواست‌ها و استقرار عدالت و برابری از صمیم قلب پذیرفتند و آنرا ضامن پیروزی انقلاب و توسعه و تحکیم دستاوردهای آن دانستند.

بدین سان، با شعارهای مشخص دموکراتیک و ملی و زیر پرچم اسلام نوگشته انقلابی، نیرویی فراهم شد و به حرکت درآمد که در تاریخ انقلابات جهان کمتر نظیر دارد: نیروی تقریباً سراسر يك ملت.

این يك نیروی بسیار بزرگ سیاسی است که با آن چهره فردای ایران رقم زده می‌شود. در عین حال، و سوسه بزرگی نیز هست که با چشم فرو بستن بر تنوع طبقاتی، سیاسی و عقیدتی اجزای ترکیب‌کننده ملت - چهره فردای ایران در قالب باورها و رویاهای اختصاصی کسانی ریخته شود که امروزه قدرت رادر دست دارند. و آنچه می‌تواند مایه تأسف و موجب نگرانی‌های جدی از عواقب امر باشد آن است که این و سوسه‌گویی در بسیاری از مصادر امور، اعم از جزئی و کلی، در دولت و بیرون آن، کارگر افتاده است. ظاهراً از صفت «اسلامی» در عنوان جمهوری اسلامی ایران - که مورد تأیید اکثریت نزدیک به اتفاق مردم و از جمله خود ماست که بدان رای داده‌ایم - چنین نتیجه می‌گیرند که ایران اختصاصاً کشور مؤمنان به اسلام - و پیش از همه، پیروان مذهب شیعه جعفری - است و حل و عقد امور باید منحصراً به دست آنان باشد. و از يك چنین نتیجه‌گیری تا این اندیشه که جامعه ایران، با وجود ترکیب بغرنج و متنوعی که از هر لحاظ دارد، می‌تواند در محدوده جغرافیایی خود تجسم امت اسلام باشد فاصله‌ای نیست، و این فاصله هم به قدم تهور برداشته می‌شود.

در محدوده مرزهای يك کشور، مفهوم «امت» اخص از «ملت» است. کار امت، که اساساً يك مقوله دینی است، ناگزیر به رای و فتوای پیشوایان و کارگزاران دینی می‌گردد؛ ولایت فقیه. پس، خواه ناخواه و دیر یا زود قدرت حکومت در عمل از آن يك هیئت ممتاز می‌گردد. آنچه هم اکنون در مجلس بررسی قانون اساسی پدید می‌شود و خطوط اصلی‌اش دیگر مشخص گشته است، بیان قانونی حکومت مردان دین است در چارچوب امت. چیزی که هست، برای هماهنگی بارنگ کلی بهر گار و توجه به مقتضیات تمدن معاصر که در آن از «دموکراسی» و قالب‌های شناخته شده آن چاره نیست، سعی بر آن است که حکومت دین و اولیاء دین - علاوه بر پشتوانه امر الهی - بر رای مؤمنان نیز که در جمهوری اسلامی اکثریت قاطع دارند و در دایره امت مکلف به تبعیت هستند استوار گردد، و برای افراد امت حقوق مدنی و آزادی و امکان شرکت در تعیین سرنوشت کشور، در حدود مقرر، در نظر گرفته شود و نهادهای متناسب با آن بنیاد گردد. و با مهارتی که در ریزه کاری‌های کلام برای اکثریت نمایندگان مجلس خیرگان حاصل است، چفت و بست کار هم به دقت پیش‌بینی و کار گذاشته می‌شود تا به حول و بقیه در صفحه ۸

ریشه‌های تراژدی

بقیه از صفحه ۱

نوعی «هواسنج» بحران خاورمیانه عمل می‌کند. هرگاه که توافق تسلیم طلبانه جدیدی پنهان از خلقهای عرب تدارک دیده میشود، موجی از اقدامات مسلحانه علیه نیروهایی که قاطعانه با تحمیل «صلح آمریکایی» بر کشور های منطقه مبارزه می‌کنند، آغاز می‌شود. آیا تصادفی بود که مسفده‌جویی‌های مسلحانه نیرو-های راست‌گرای مسیحی لبنان در آوریل ۱۹۷۵، که کبریت اشتعال بحران لبنان را کشید، مقارن با زمانی بود که قرارداد جداگانه بین مصر و اسرائیل درباری سینا تدارک دیده میشد؟ آیا تصادفی بود، که به دنبال وقعی کوتاه، مبارزات خونین در لبنان یکبار دیگر بلافاصله پس از مسافرت سادات به اورشلیم اشغال‌شده و اقدامات پشت‌پرده‌ای که به قرارداد تسلیم طلبانه کمپ-دیوید و امضاء قرارداد «صلح» جداگانه بین مصر و اسرائیل انجامید، آغاز شد؟

لئونید برژنف در اکتبر ۱۹۷۶ دربار، علل رویدادهای خونین لبنان گفت: «اگر به ریشه‌های این رویدادها نظر افکنیم، می‌بینیم که در اینجا با کوشش جدیدی از طرف امپریالیسم جهانی، که شامل ایالات متحده و سایر قدرتهای ناتو است، برای ضربه زدن به نیرو های انقلاب ضد امپریالیستی خاور میانه روبرو هستیم، کوششی برای حفظ و تحکیم موقعیت امپریالیسم در منطقه. امپریالیسم اکنون میکوشد اعراب را از طریق ستیزهای داخلی بجان یکدیگر بیاندازد. امکانات انجام این کار را رشد قشر بندی طبقاتی در درون کشورهای عربی و تقاضای سیاسی - اجتماعی بین آنها فراهم آورده است.» (۱)

امپریالیستها از فروختن جنگ در لبنان، که در آوریل دهه ۱۹۷۰ به مرکز جنبش مقاومت فلسطین تبدیل شده بود، نفع می‌بردند. رهبران مسیحیان راست گرا مدعی‌اند که حضور نظامی و سیاسی فلسطینی‌ها پس از «بمب‌ساعتی» است که «سلامتی» لبنانی‌ها را بخطر می‌اندازد. تبلیغات اسرائیلی‌ها نیز این تئوری را می‌پسندد. این تبلیغات میکوشند فلسطینی‌ها را، که خود قربانی صهیونیسم میباشند، مسئول رویدادهای لبنان معرفی کنند. باید یاد داشته باشیم که فلسطینی‌ها بخاطر سیاست‌های صهیونیسم بین‌المللی به لبنان آمدند. صهیونیستها که مخالف ایجاد یک دولت عربی در فلسطین بودند، در سال ۱۹۴۸ حدود یک میلیون ساکن بومی فلسطین را آواره ساختند. بیشتر از صد هزار آواره فلسطینی کوشیدند در لبنان پناهگاهی بیابند.

تا زمانی که فلسطینی‌ها بصورت توده‌گنری، در اردوگاه‌های آوارگان متمرکز بودند و هیچ حقی بهره‌مند نبودند، مسیحیان راست گرای جامعهی لبنان تفکراتی خاصی نداشتند. بلکه برعکس، بورژوازی لبنان از تراژدی فلسطین در جهت منافع آن، سندانه خود بهره‌میرد. اولاً، بایکوت اسرائیل توسط اعراب سبب شد که مسیر ترانزیت بین کشورهای غربی و بسیاری از کشورهای عربی از فلسطین به لبنان منتقل شود، و این امر سود قابل توجهی برای عناصر کمربند صهیونی پدنیال داشت. ثانیاً، اردوگاههای فلسطینی منبع لایزال

کارآزان بود که قوانین کار دولتی و بیمه‌های اجتماعی نیز شامل آن نمی‌گشت. از اینرو می‌بینیم که «رژه لبنان»، که فلسطینی‌ها بی‌هیچ دلیلی سبب از میان رفتن آن شناخته میشوند، در حقیقت با خون و عرق آنها بدست آمده. از لحاظ سیاسی، محافل حاکمه لبنان فلسطینی‌ها را در شرایط خاصی نگاه میداشتند. فعالیتهای سیاسی در اردوگاههای آوارگان ممنوع بود. تنها در اواخر دهه ۱۹۶۰ که جنبش فلسطین بیک نیروی توده‌ای تبدیل شد، به فلسطینی‌ها حق استفاده از آزادی-های بورژوا-دموکراتیک موجود در جامعه لبنان داده شد.

اگرچه چنین معمول است که ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ را، که گروهی از اعضاء حزب مسیحی راست‌گرای کتاب (فالانژهای لبنان) یک اتوبوس فلسطینی را در عین‌الرومانه در حومه بیروت گلوله باران کردند، سرآغاز بحران کنونی لبنان بشمار آورند، اما برای ریشه‌یابی این بحران باید بازهم به عقب تر بازگشت.

تجاوز اسرائیل در ۱۹۶۷ ضربه سختی به جنبش رهایی‌بخش ملی اعراب وارد آورد. این امر به نیروهای مسیحی راست گرا در لبنان کمک کرد تا مواضع خود را در کشور محکم‌تر کنند. در سال ۱۹۶۸، هسته‌های این نیروها، حزب لیبرال ملی رهبری رئیس جمهور سابق کامیل شمعون و حزب حزب بیلوک ملی که به آنها پیوسته بود، با اصطلاح «اتحاد سه حزب» ارتجاعی ضد عرب به میدان آمد. این احزاب خواستار «بیطرفی» لبنان در ستیزه اعراب و اسرائیل بودند، و این عملاً بمعنای تحریک علیه جنبش مقاومت فلسطین بشمار می‌آمد.

بدنبال اعلام این برنامه، «اتحاد سه حزب» یورش تبلیغاتی گسترده‌ای را با شعارهای ضد عربی و ضد فلسطینی برای بسیج جمعیت مسیحی آغاز کرد. بیلوک مسیحیان راست‌گرا با استفاده از نفوذ خود در دستگاه دولت، تدارک رویا رویی مسلحانه با فلسطینی‌ها را می‌دید. «اتحاد سه حزب» با کمک هواداران خود در ارتش، در آوریل ۱۹۶۹ بر خوردی رامیان نیروهای مسلح لبنان و تحریک‌های فلسطینی سازمان دادند. اقدام بخشهای وسیعی از مردم لبنان نقشه‌های ضد فلسطینی محافل راست‌گرا را خنثی کرد. تظاهرات عظیم در بیروت، تریبولی و سیده و سایر شهرهای لبنان نشان داد که اکثریت مسلمانان از نیرو-های میهن پرست ملی، که مدافع فلسطینی‌ها هستند، حمایت می‌کنند. تعادل نیرو هادر عرصه سیاسی لبنان در آن زمان مسیحیان راست‌گرا را وادار کرد که به میانجی‌گری مصر گردن نهند و نتیجه اینکه در ۳ نوامبر ۱۹۶۹، یاسر عرفات را، بوستانی، فرزند ارتش لبنان، موافقتنامه قاهره را امضاء کردند، که حق اقامت جنبش مقاومت فلسطین را در خاک لبنان صورت قانونی میداد. بر خورد ۱۹۶۹ جنبش مقاومت فلسطین را در لبنان درهم شکست، اما پیامدهای مثبتی داشت. بیلوک راست‌گرایان مسیحی موفق شد نیروهای کشور را بر سر مسئله حضور فلسطینی‌ها در لبنان قلمبند کند. «اتحاد سه حزب» مدعی شد که «محافل فلسطینی» تعادل نیروها را در جامعه لبنان برهم زده، و این مسئله رانه تنها در عرصه سیاسی، که همچنین مذهبی،

به ایالات متحده و اسرائیل این امکان را داد که در کنفرانس صلح ژنو از بحث بر سر مسائل اساسی طرفه روند و تمام مسئله را به بحث دربار، جداسازی نبروهای مصر و اسرائیل محدود کنند. در آن زمان موافقتنامه جداگانه سینا، که هدفش پایان دادن به رویارویی مصر و اسرائیل و تضعیف مواضع هوا داران حل جامع مسئله، بویژه سازمان آزادیبخش فلسطین رسوویه بود، تازه داشت شکل می‌گرفت. خروج سادات از حبه مشترک اعراب بنظر نیروهای مسیحی راست‌گرا بمثابة تضعیف جدی مواضع فلسطینی‌ها در لبنان بود.

پیر جمایل، رهبر فالانژیستهای لبنان، با بزرگ کردن اقدامات تجاوز کارانه اسرائیل در جنوب لبنان، یورش جدیدی را علیه جنبش مقاومت فلسطین سازمان داد. در ژانویه و فوریه ۱۹۷۵، او سه تذکره تحریک آمیز برای رئیس جمهور لبنان فرستاد که در آنها بر گزار ی رفتارندوم برای پذیرش یا رد حضور فلسطینی‌ها در لبنان طلب شده بود. این اقدام به قبلی شدن بیشتر نیروها در کشور انجامید. آتش کشودن بر روی اتوبوس فلسطینی‌ها بوسیله واحدهای مسلح فالانژ به معنای انفجاری بود که جامعه لبنان را بدو اردوگاه خصم تقسیم کرد.

تحلیل ستیزهای مسلحانه در لبنان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ سدهی حاضر نشان می‌دهد، که امپریالیستها در دو مورد، برای روشن کردن آتش جنگ، از نیروهای مسیحی راست‌گرا علیه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عرب به‌بانه جدایی لبنان از جهان عرب و حفظ امتیازات جامعه مسیحی، که با اصطلاح بوسیله مسلمانان تهدید میشود، استفاده کردند. در این رابطه باید به ویژگی‌های ساختار سیاسی - اجتماعی و گروه‌بندیهای مذهبی در جامعه لبنان توجه داشته باشیم. در لبنان برخلاف دیگر کشورهای عربی تنوع مذهبی شدیدی وجود ندارد. در حدود نیمی از جمعیت کشور را مسیحیان تشکیل میدهند. و این تنوع مذهبی مشخصه کشور نیست، چرا که، جوامع مسیحیان و مسلمانان خود دربرگیرنده انواع گرایشها و فرقه‌ها هستند. در میان مسیحیان می‌توان به مارونی‌ها، مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک‌های یونانی یا اونیات‌ها (anaets) اشاره کرد. و مسلمانان خود به سنی‌ها، شیعه‌ها و دروزها تقسیم می‌شوند. نظام مذهب سالاری از ویژگی‌های جامعه لبنان است. این نظام امکان مجزا کردن سیاسی و اجتماعی - اقتصادی گروه‌بندیهای مذهبی و تقسیم قدرت سیاسی میان آنها به نسبت معین را فراهم می‌آورد.

هدف نظام مذهب سالاری ابدی کردن امتیازات گروهها و طبقات استثمارگر و مالا کند کردن هم-پیوندی (انترکامیون) در مقیاس ملی است. ادموند رباط حقوقدان بورژوازی برجسته لبنانی در توصیف این نظام می‌گوید، شهروندان کشور ضرورتاً «تنها از طریق گروه‌بندی مربوطه خود می‌توانند در زندگی عمومی شرکت کنند، در چنین شرایطی، هرگونه احساس همبستگی ملی تنها از طریق این عناصر واسطه و اجتناب ناپذیر رخ می‌نماید. ... از آنجا که کنش متقابل میان شهروندان منحصر از خلال نسج مذهبی - جماعتی انجام می‌گیرد، این امر بر شعور اجتماعی و رفتار سیاسی لبنانی‌ها اثر می‌گذارد.

لبنانی از خلال نظرگاه گروه‌بندی خود نه جهان می‌نگرد... او با تعلق به این نظم دنیا می‌آید، زندگی می‌کند و می‌میرد.» (۲) وجود نظام مذهب سالاری را در لبنان تنها با «کثرت گرای مسیحی-جماعتی» صرف، چنانکه، آیدئولوژیهای مسیحیان راست‌گرا اغلب سعی می‌کنند توضیح دهند، نمی‌توان تبیین کرد. این پدیده را باید در پیوند با سیر تکامل تاریخی جامعه لبنان و مشی قدرت‌های امپریالیستی تبیین نمود. (۳)

بورژوازی مارونی پس از بدست آوردن موضع ممتاز در این کشور، نظام مذهب سالاری را مشروعیت قانونی بخشید، و اکنون این نظام بر کل زندگی مردم لبنان و تمام نظام دولتی حاکم است. قانون لبنان در مورد نسبت تعداد مسیحیان به مسلمانان در پارلمان نسبت ۶ به ۵ را تصریح می‌کند. بر اساس نظام انتخاباتی در لبنان نماینده‌ای که هر بخش به پارلمان می‌فرستد باید از کفالت گروه‌بندیهای مذهبی معین شده باشد.

تمام مشاغل در دستگاه دولتی به نسبت معینی میان گروه‌بندیهای مذهبی تقسیم می‌شود. انحصار مارونی‌ها بر مواضع قدرت (رئیس جمهور، فرمانده ارتش، و وزاری اصلی‌وغیره) به آنها امکان میدهد که گرایشهای عمده را در سیاست داخلی و خارجی کشور شکل دهند. نتیجه این نظام را می‌توان در عدم تناسب در تکامل بخشهای مختلف کشور دید: نواحی مسیحی تشنه از مواهب رشد اقتصادی بهره‌مند هستند، حال آنکه نواحی مسلمان-تشنه، بویژه در جنوب، از لحاظ اقتصادی و فرهنگی عقب مانده باقی مانده‌اند. این امر پیامدهای سیاسی معینی بهمراه دارد. نتیجه این وضع را در یکالیزه شدن خرده بورژوازی مسلمان است، بعلاوه، این خرده بورژوازی از اینکه اشراف سنتی بورژوا - فئودال به ایفای نقش «شریک کوچکتر» در نظام مذهب سالاری گردن نهاده‌اند، ناراضی است. در نتیجه، در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، کنترل اکثریت نیرو-های مسلمانان از دست رهبران سنتی خارج شد و به بیلوک نیروهای میهن پرست ملی که از الحاق نظام مذهب سالاری پشتیبانی می‌کنند، منتقل شد. این بیلوک زیر رهبری چهره برجسته جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عرب، یعنی کمال جنبلاط فقید بود. جنبلاط از رهبران حزب سومالیست ترقیخواه لبنان بشمار می‌آمد. حزب کمونیست لبنان نقش فعالی در بیلوک نیروهای میهن پرست ملی ایفا می‌کند. علاوه بر دو حزب یاد شده، این بیلوک سازمانهای پرنفوذی را نیز، چون سازمان کار کمونیستی، حزب اجتماعی ملی، جنبش ناصریست-های مستقل، یعنی‌ها و غیره را، در بر می‌گیرد.

در عین حال دسته جدیدی از اشراف شیعه با اتکاء بر «جنبش محرومیت» که امام موسی صدر رهبر آن بشمار می‌آید ویرمینی اصول روستایی و شبه پرولتری قرار دارد بمخالفت و عدم قبول محترم «فئودالها» که بصورت سنتی نمایندگی گروه‌بندی مذهبی شیعه را در پارلمان به‌عهده داشتند برخاست و بویژه میزان مشارکت شیعه را در دستگاه دولت بعنوان اینکه از وزن حقیقی آنها در کشور بسیار کمتر است رد می‌نماید.

از طرف دیگر، بخشهای خرده بورژوازی مارونی پس از بدست آوردن موضع ممتاز در این کشور، نظام مذهب سالاری را مشروعیت قانونی بخشید، و اکنون این نظام بر کل زندگی مردم لبنان و تمام نظام دولتی حاکم است. قانون لبنان در مورد نسبت تعداد مسیحیان به مسلمانان در پارلمان نسبت ۶ به ۵ را تصریح می‌کند. بر اساس نظام انتخاباتی در لبنان نماینده‌ای که هر بخش به پارلمان می‌فرستد باید از کفالت گروه‌بندیهای مذهبی معین شده باشد.

بورژوازی گروه‌بندی مسیحی، که از برخی مواهب نظام سیاسی موجود در کشور بهره‌مند است، شالوده توده‌ای سازمانهای راست-گرای مسیحی را تشکیل میدهد، که از همان ابتدا، دفاع مسلحانه از «امتیازات مسیحیان» را تدارک می‌دید. از آنجا که انزوای سیاسی لبنان از جهان عرب، و بویژه از مبارز علیه امپریالیسم و تجاوز اسرائیل، تضمین کننده این امتیازات بود، مسیحیان راست گرا گردانهای عمده جنبش رهایی‌بخش ملی عرب را بعنوان دشمنان سرسخت خود می‌نگردند. در سال ۱۹۵۸، دشمن اصلی آنها رژیم ضد امپریالیستی در مصر بود، در سال ۱۹۷۵، جنبش مقاومت فلسطین و در سالهای ۷۹-۱۹۷۸، جنبش مقاومت فلسطین و سوریه.

اکنون لازم است برای روشن شدن بیشتر زمینه‌های داخلی بحران لبنان اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه لبنان را در آستانه آغاز جنگ داخلی در کشور بررسی کنیم.

ویژگی‌های سیاسی شدت بحران اقتصادی - اجتماعی لبنان در آستانه جنگ داخلی بقرار زیر است:

- ۱- رسوخ سریع مناسبات سرمایه‌داری به روستا، بویژه بمناطق مرزی که دارای اکثریت مسلمان است، درهم شکستن مالکیت قبیله‌ای، ورشکستگی مالکیت کوچک تحت فشار سرمایه و وام دهندگان و صادر کنندگان و صاحبان وسایل ماشین کشاوری، افزایش چشمگیر تعداد کارگران کشاورزی و بویژه مهاجرت و خشتک روستائیان به حومه بیروت (کمر بند فقر).
- ۲- جریان تمرکز اقتصادی و ایجاد انحصارها در بخشهای متعدد مانند توتون، شکر، فرآورده‌های شیری، پنبه، و فلز ریزی و تأسیس کارتل‌های واقعی که بازار را در بین خود تقسیم میکنند و سیاست کمیابی مصنوعی اجراء مینمایند تا بتوانند ترخهایی را که میخواهند تحمیل کنند، بدنبال آن افزایش تورم بین ۱۴٪ تا ۲۵٪ در کشور.
- ۳- گشایش پی‌درپی شبهه‌های شرکتهای خارجی بویژه تسلط بر بخش بانکها (شبهه‌های بانکهای غربی بر بیش از دو نولت سپرده‌ها تسلط دارند) و تأسیس صنایع جدید (دادویی، پلاستیک و...) که هدف از آن بطور عمده رخنه در بازارهای عربی آزادخال بود.
- ۴- افزایش محسوس بیکاری که بصورت اساسی از ضعف و سستی رشد صنعتی و بشکل خاص از اشباع بخش خدمات که در سال ۱۹۷۰-۶۰٪ کارگران را در بر می‌گرفت ناشی شد. این بیکاری دامنگیر روشنفکران نیز گشت (بالاخص آنها که از خانواده‌های توده‌ای بودند).
- ۵- بالاخره بدتر شدن تمام شرایط زندگی بویژه مسکن - اجاره بها میزبان ۱۰٪ تا ۱۵٪ افزایش یافت و بنابر آمار وزارت مسکن، تقریباً نیمی از خانواده‌های لبنانی در منازل یک یا دو اتاقه بدون هیچ نوع وسایل رفاه زندگی میکنند. بدینسان بود که در آستانه جنگ داخلی سلسله‌ای از تشنه‌جات اجتماعی و عناصر بحران عمومی متراکم گشت و طبقات زحمتکش را بسته آورد و تمام قشر های متوسط را خطر بدل شدن به بقیه در صفحه ۷

از صفحه ۱

نوکلونیالیسم اقتصادی

در مرحله کنونی

(قسمت اول)

پایان سالهای شصت و نیمه نخست سالهای هفتاد ما دگرگونیهای مهمی که در سیاست توسعهطلبی اقتصادی دولتهای امریالیستی در جهان سوم به ویژه در قلمرو صدور سرمایهها و اعطای کمکهای پولی حاصل گردید، مشخص می شود. این دگرگونیها در افزایش چشمگیر دخول منابع مالی در کشورهای در راه رشد و تغییر ساختار آنها انعکاس یافته اند. نه تنها رابطه منابع مالی و سرمایه خصوصی بلکه همچنین ساختار کارکردی آنها دگرگون شده و به ناگزیر در شرایط وسیع منابع مالی خارجی تأثیر گذاشته است. اگر در ۱۹۶۵ صدور سرمایهها و کمکهای پولی به کشورهای عضو کمیته نمک به رشد (DAC) بالغ بر ۱۰۳ میلیارد دلار و در این رقم در ۱۹۷۰ به قیمتهای جاری به ۱۴۹ میلیارد دلار و در ۱۹۷۴ به ۲۶۷ میلیارد دلار رسیده است. (۱) در سالهای پنجاه و تقریباً تا پایان سالهای شصت، سرمایه خصوصی بطور اساسی از یک کشور سرمایه داری پیشرفته صنعتی به کشور دیگر انتقال می یافت. از پایان سالهای شصت و در سالهای هفتاد ملاحظه می شود که در صدور سرمایهها، سهم کشورهای در راه رشد فزونی می یابد. سهم سرمایه خصوصی در مجموع صدور سرمایهها از جانب قدرت های باختری به کشورهای جهان سوم (از ۴۰ درصد در ۱۹۶۵ به ۴۹٫۷ درصد در ۱۹۷۴) افزایش یافته است. با وجود این، سهم سرمایه و کمکهای پولی در تولید ناخالص ملی (PNB) کشورهای عضو (DAC) تقریباً تغییر نیافته است؛ زیرا میزان آن در ۱۹۷۴ به میزان ۰٫۷۸ درصد در مقابل ۰٫۷۷ درصد در ۱۹۶۵ و ۰٫۷۹ درصد در ۱۹۶۸ بود. (۲) اما درباره شرایط صدور سرمایهها به شکل وامهای دولتی باید گفت که سررسیدهای آنها افزوده شده و مهلت (تا ۸٫۷ سال) افزایش یافته است و غیره. اما در مجموع، شرایطی که بر حسب آن منابع خارجی، کشورهای سرمایه داری صنعتی پیشرفته جلب می شوند، گرایش آشکاری به سخت شدن دارد. مثلاً سررسید وامهای مورد موافقت ۱۹۶۵ - ۱۹۷۲ بطور متوسط از ۲۰٫۳ به ۱۸٫۹ سال پایین آمده، مهلت بی تغییر مانده و نرخ متوسط از ۴٫۱ به ۹٫۰ درصد افزایش یافته است. (۳) در عین حال پرداختهای کشورهای نوپا در زمینه استهلاك وامهای خارجی شان از ۳٫۳ میلیارد دلار در ۱۹۶۵ به ۹٫۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ افزایش یافته است. جریان آشکار منابع مالی خارجی در این دوره بترتیب ۶٫۱ و ۱۶٫۱ میلیارد دلار و مبلغ کل وام خارجی این کشورها در ۱۹۷۴ نزدیک به ۱۵۰ میلیارد دلار در برابر ۳۸ میلیارد دلار در ۱۹۶۵ و ۷۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۰ بوده است. (۴)

علت اساسی دگرگونیهای حاصله از بحران نوکلونیالیسم اقتصادی که بخش مکمل تزلزلات عمومی اقتصادی و اجتماعی امریالیسم جهانی در مرحله کنونی است، ناشی می شود. تئوری ویرایتیک نوکلونیالیسم اقتصادی معطوف به این است که کشورهای جهان سوم را در مدار سرمایه داری حفظ کند و آنها را به عنوان موضوع استثمار، بازار فروش، منابع مواد اولیه و قلمروهای سرمایه گذاری سرمایهها در دست خود نگذارد. البته این درست از آب در نیامده است، زیرا گروه مهمی از کشورهای هائی یافته راه رشد سوسیالیستی را انتخاب کرده اند و شرایط در هم شکننده ای به سیستم استثمار وستم امریالیستی وارد آورده اند. در کشورهای جهان سوم روند صنعتی شدن و مدرنیزه کردن اقتصادی آغاز گردیده است. امریالیسم با دریافت این مطلب کوشیده است این روند را زیر نظارت قدرت های امریالیستی قرار دهد و مستقیم در آن شرکت جوید، سمت گیری و وصلتی به آن بدهد که کاملاً یا تا آنجا که ممکن است پاسخگوی منافع انحصارات خارجی باشد و بدین سان عملاً جهان سوم به مثابه زائده، وابسته و واحد مورد استثمار در جرگه سیستم امریالیسم جهانی باقی بماند. در شرایط انقلاب علمی و فنی معاصر سیاست یاد شده با کوششهایی که در جهت حفظ و تحکیم وابستگی فنی جهان سوم به قدرت های امریالیستی بعمل می آید، تکمیل می شود.

مشکلاتی که محافل امریالیستی در کاربرد سیاست نوکلونیالیستی اقتصادی خود با آن روبرو هستند با کامیابیهای سوسیالیسم جهانی در مسابقه بین دو سیستم شدت می گیرد. کشورهای رهائی یافته پس از استحکام استقلال سیاسی و تحقق نخستین مرحله زدایش عقب ماندگی اقتصادی و رشد اقتصادی و سودجستن از موقعیتی که تحت تأثیر انقلاب علمی و فنی در دنیای سرمایه داری و در سیستم تقسیم بین المللی کار به دید آمده است، توانسته اند امریالیست ها را وادار بترک برخی از مواضع مهم خود نمایند و به پشتیبانی سوسیالیسم جهانی عزم خود را در راه نوسازی بنیادی سیستم روابط اقتصادی خارجی و گسترش یوغ اقتصادی که انحصارات سرمایه داری بردست و پایشان نهاده اند، نشان دهند.

تعبی ندارد که سیستم صدور سرمایهها و تفویض کمکهای پولی از اجزای دولتهای امریالیستی می بایست با شرایط جدید تاریخی تطبیق داده شود. هدف های روابط اقتصادی جهانی کشورهای جهان سوم از حیث موضوع تغییر یافته اند. گواه این امر نه تنها تبدیل عده ای از کشورهای نوپا به صادر کنندگان

سرمایه بلکه این واقعیت است که آنها پیش از پیش با پیگیری و استواری سیاست مستقلی را چه در زمینه روابط بازرگانی با خارج و چه در زمینه جذب منابع خارجی برای سرمایه گذاریهای اقتصادی دنبال می کنند.

روی این اصل بجا است که مقوله های صدور و ورود سرمایهها جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. می دانیم که لنین صدور سرمایهها را به منابه خصیلت پایدار و یکی از پایه های اساسی اقتصادی امریالیسم توصیف کرده است. در دوران فرمانروایی استعماری، گردش سرمایهها به انحصارات سرمایه داری، متروپلها و سیستم مورد تعقیب آنها بستگی داشت. فروریختن نوکلونیالیسم، بر پیچیده شدن سیستم استعماری و کامیابیهای انقلابات رهایی بخش ملی که متکی به پشتیبانی و یاور سوسیالیسم جهانی بوده و هست، موقعیت تاریخی آشکارا جدیدی آفریده است که در لای آن ورود سرمایهها به مسئله مستقلی تبدیل شده که با نیازهای رشد اقتصادی و اجتماعی کشورهای رهائی یافته هم پیوند است. چون نقش کشورهای در راه رشد به عنوان انگیزه های روابط اقتصادی و بین المللی افزایش می یابد، لذا آنها در مجموع در گردش جهانی سرمایهها تأثیر عظیم می گذارند. دقیقاً تحت این رابطه است که روند تحلیل شده رخ می نماید. این امر هم بخاطر آن چیزی است که به پیوستگی آن مربوط است و هم بخاطر تأثیر بر روی شرایط وسیع منابع خارجی در سرمایه گذاریهای اقتصادی است. در عین حال، به موازات تحکیم گرایشهای ضد امریالیستی و تمایل به استقلال طلبی و رهائی از استثمار امریالیستی، گرایش مداوم دیگری تأثیر می گذارد و بطور چشمگیر تشدید می یابد. این گرایش در سیاست نوکلونیالیسم اقتصادی چهره می نماید و هدف آن حفظ و تجدید روابط استثمار گرانه، فشار و وابستگی است. برای پروژای سیاست در زندگی وسایل متعددی بکار گرفته می شود: تجارت خارجی، مبادلات تکنولوژیک، صدور سرمایهها و اعطای کمکهای پولی از آن زمره اند. نقش اقتصادی آنها مخصوصاً عبارت از حیات بخشیدن به سیستم پیوند های اقتصادی کشور های پیشرفته سرمایه داری و کشورهای جهان سوم است. در مجموع عملکرد یک چنین سیستمی در شرایط دشواریهای روز افزون تجارت خارجی و وسایل پیچیده مربوط به گردش سرمایهها و استثمار کشورهای در راه رشد به وسیله این سرمایهها بدون اعطای کمکهای پولی و صدور سرمایهها غیر قابل تصور است.

لازم به تصریح است که تورم فزاینده و ناگهانی یکی از علل بسیار مهم افزایش صدور سرمایهها و اعطای کمکهای عظیم پولی است. ترقی قیمت ها ارزش واقعی منابع مالی را که از خارج در کشورهای نوپا جریان می یابد، بطور محسوس کاهش داده است. دولتهای امریالیستی برای رسیدن به هدفهای خود ناچار شده اند با وسعت بخشیدن به دامنه این نوع عملیات به صدور سرمایهها و کمکهای پولی جنبه حیل گرانه ای بدهند. در ۱۹۶۵ - ۱۹۷۴ قیمت ها در بازار جهانی سرمایه داری ۸۹ درصد افزایش یافته است. این بدان معناست که اگر در ۱۹۷۴ صدور سرمایهها و اعطای کمکهای مالی به قیمت های جاری بالغ بر ۲۶۷ میلیارد دلار بود، این مبلغ در چارچوب محاسبه قیمت های ۱۹۶۵ به میزان ۱۴۱ میلیارد دلار با کاهش روبروست، افزایش آنها به قیمت های جاری در ۱۹۷۴ - ۱۵۹ درصد به قیمت ۱۹۶۵ تنها ۳۷ درصد است. (۵) شدت یافتن سیاست «کمک»، گسترش فزاینده صدور سرمایهها و اعطای کمکهای پولی توسط قدرت های امریالیستی جزئاً معطوف به این واقعیت است که بورژوازی کشورهای جهان سوم در شرایط انقلاب علمی و فنی نمی تواند وظایف برنامه های نوسازی اقتصادی را با منابع خاص مالی خود به انجام رساند. انقلاب علمی و فنی افزایش قابل ملاحظه تورم و حجم انباشته را به کشورهای در راه رشد تکلیف نموده، وظایف جدیدی را در زمینه تربیت کادرها مطرح ساخته و موجب تغییراتی در ساختار تولید و اشتغال و قلمرو فعالیت تجاری و غیره شده است. بر این اساس، نظام اقتصادی مبتنی بر ساختار های متفاوت که اشکال گوناگون اقتصاد ماقبل سرمایه داری در آنجا حکومت می کند، یکی از جدی ترین موانع برای پیشرفت علمی و فنی است.

روند نوسازی اقتصادی نشان می دهد که امکانات بورژوازی کشورهای در راه رشد چقدر محدودند. البته مسئله تنها این نیست: امکانات بورژوازی در زمینه دگرگونی ترقی خواهانه اقتصاد، بنابر اوضاع و احوال و بر حسب ناهمگونی که از حیث تاریخی بیادگار مانده و هنوز بر طرف نشده و این خود دلیل ناتوانی بورژوازی است، بطور محسوس محدود می باشند. در ساختار مؤسسه سرمایه داری، شکل های نازل آن برتری دارند، بخش هایی که شکل های عالی سرمایه داری صنعتی را مجسم می سازند (که معمولاً با سرمایه خارجی پیوند دارند) در مجموع با رشد بالنسبه ضعیفی روبرو هستند.

این بدان معنا نیست که بورژوازی محلی در کمک به پیشرفت معین اقتصادی ناتوان است. بعکس در بسیاری از کشورهای در راه رشد آهنگهای رشد اقتصادی بطور محسوس تسریع شده و دگرگونیهای ساختاری مهمی در اقتصاد آنها و غیره بوقوع پیوسته است. حداقل این نتیجه بدست می آید که اولاً سرمایه داری ملی در شرایط کنونی ناتوانی اش را در تغییر نظام اقتصادی مبتنی بر ساختارهای متنوع که پاسخگوی نیازهای انقلاب علمی و فنی باشد، آشکارا نشان داده است، دوماً سرمایه داری ملی نتوانسته است به چنان پیشرفت اقتصادی نایل آید که بشیوه منطقی فاصله اقتصادی بین کشورهای سرمایه داری صنعتی شده و کشورهای جهان سوم را کاهش دهد، سوماً برای برخی سطوح حاد اقتصادی

و اجتماعی راه حل مطلوبی نیافته است (مانند مسئله اشتغال و مسئله از میان برداشتن فقر بخش عظیمی از اهالی و غیره). محافل رهبری کشورهای که راه رشد سرمایه داری را انتخاب کرده اند، تصور می کنند، با وجود تعارضی که در جریان تحکیم نقش دولت از یک سو و کمک قدرت های امریالیستی از سوی دیگر ایجاد می شود، مفری برایشان وجود دارد. در حال فعالیت سرمایه خصوصی خارجی و انحصارات در کشورهای رهائی یافته از قانون سود سرمایه داری تبعیت می کند، بی تردید هر چند سرمایه دولتی بنابر نیازهای مؤسسه خصوصی سرمایه داری محدود نمی شود، بطور قطع کارکرد آن در خدمت منافع مؤسسات مذکور و منافع استراتژیک مشترک امریالیسم قرار دارد. در چنین شرایطی استقرار دوباره مناسبات استثمار گرانه و تجدید وابستگی پرهیز ناپذیر است. بنابراین رشد اقتصادی ای که بر این اساس به مرحله اجرا در می آید، نمی تواند خصیلت زائده ای و حاشیه ای اقتصاد کشورهای جهان سوم را در سیستم اقتصاد جهانی سرمایه داری از میان بردارد. این بدان معناست که سرمایه خارجی در اشکال دولتی یا خصوصی قادر به حل مسائل مطروحه رشد مستقل کشورهای جهان سوم نیست.

وضع کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی را انتخاب کرده اند، بگونه دیگر است. آنجا، مسایل رشد اقتصادی و اجتماعی به نفع اکثریت مردم، در جای نخست بنفع توده های زحمتکش حل می شود. ساختارهای اقتصادی این کشورها برای رشد ساختارهای دولتی و تعاونی تقدم قایل است. کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی دارند، یاری جستن از سرمایه خارجی را فنی نمی کنند. اما آنها شرایط استفاده از این سرمایهها را مدنظر قرار میدهند و به این توجه دارند که حاکمیت ملی شان از گزند نیروهای امریالیستی در امان ماند و منابع خارجی برای سرمایه گذاریهای اقتصادی به منافع ملی کشورهای رهائی یافته خدمت نماید و مبتنی بر سود متقابل باشد.

البته، برای اکثریت کشورهای در راه رشد نیاز به منابع مالی خارجی هنوز بسیار زیاد است. روند انباشت و وضع پرداختهای بین المللی (ناکافی بودن درآمدهای حاصله از صادرات، ترقی قیمت های بازرگانی خارجی، افزایش پرداختهای مربوط به وام های خارجی و غیره) این امر را ایجاب می کند. با وجود این، سهم سرمایه خارجی در انباشت های کلی کشورهای در راه رشد به سیر نزولی گرایش دارد. در حقیقت، این یکی از نشانه های بحران در نهاد «کمک» امریالیستی است.

چنانکه می دانیم، موقعیت در بازار سرمایه داری که تحت تأثیر مستقیم پرداخت های بین المللی قرار دارد، طی بحران اقتصادی ۱۹۷۵ - ۱۹۷۴ ناپایداری فزاینده ای را نشان می دهد. با وجود این، گرایش های گسترش تجارت خارجی برای گروه های مختلف کشورهای در راه رشد یکسان نبوده اند. مثلاً در بازار گانه صادرات جهان سرمایه داری، سهم نسبی کشورهای نوپا از حیث ارزش از ۲۰٫۲ درصد در ۱۹۷۲ به ۲۱٫۱ درصد در ۱۹۷۳ و ۲۹٫۸ درصد در ۱۹۷۴ رسیده است. در واردات این ارقام بترتیب ۱۸٫۶ درصد، ۱۵٫۴ درصد و ۲۰٫۳ درصد بوده است. رشد برتر صادرات به باقیمانده مثبت در ترازنامه بازرگانی این کشور منجر گردید و از ۱۳٫۸ میلیارد دلار در ۱۹۷۲ به ۲۱٫۸ میلیارد در ۱۹۷۳ و ۲۵ میلیارد در ۱۹۷۴ رسید.

البته این تغییرات مستقیماً به ترقی قیمت های نفت مربوط است. سهم کشورهای در راه رشد در صادرات (به استثنای کشورهای عضو اوپک) بطور محسوس تغییر نیافته است (در ۱۳٫۵ درصد در ۱۹۷۲، ۱۴٫۹ درصد در ۱۹۷۳)، موازنه مبادلات بازرگانی خارجی آنها در ۱۹۷۴، ۲۸ میلیارد دلار کسری نشان میدهد. (۶) در شرایط بحران اقتصادی، افزایش صادرات کشورها نوپا تقریباً تنهابه موهبت ترقی قیمت ها حاصل شده است (حجم مادی فقط ۵۰ درصد فزونی یافته است).

چون قیمت کالاهای وارداتی کشورهای نوپا سریع تر از قیمت کالاهای صادراتی شان افزایش یافته، از این رو، موازنه پرداختهای آنها بیش از پیش با کسری روبروست (در مورد عملکردهای جاری ۴۰ کشور در راه رشد به استثنای کشورهای تولید کننده نفت این کسری در ۱۹۷۳، ۴٫۶ میلیارد دلار، در ۱۹۷۴، ۲۲ میلیارد دلار و در ۱۹۷۵، ۳۰ میلیارد دلار بوده است). (۷) هر سال، مسئله استهلاك وام های خارجی کشورهای در راه رشد شدت می یابد. برگشت منابع پولی در نتیجه پرداخت های سود سهام، نرخهای میوه و بازپرداخت اعتبارات اسمی به طور محسوس مبلغ واقعی جریان سرمایه ها را کاهش میدهد. وصولی های حاصله از صادرات سرچشمه اصلی برای استهلاك وام های خارجی است، بنابراین، شرایط بازرگانی و مخصوصاً آهنگ های رشد صادرات بانایزهای کشورهای در راه رشد مطابقت ندارند. بدیهی است که این امر بنویه خود آنها را به درخواست اعتبارات جدید وامی دارد و به افزایش وام های خارجی آنها کمک می کند.

مشکلات اقتصادی و تورم، غالباً کشورهای جهان سوم را به تجدیدنظر در برنامه های رشد اقتصادی شان وامی دارد. افزایش هزینه های ساختمان (طبق برخی ارزیابی ها در ۱۹۷۴ بیش از ۲۰٪ افزایش یافته اند) (۸) و همچنین کمبود وسایل در شرایط افزایش قیمت ها ضرورت تجدیدنظر در برنامه ها را بمنظور بدست آوردن کالاهای مختلف آشکار می سازد. این امر موجب کاهش برنامه های سرمایه گذاری و به همین نسبت تقلیل گسترش کارهای ساختمان می گردد. علاوه بر این، مهلت های اجرای این کارها فزونی بقیه در صفحه ۲

حکومت نظامی

تلامحسین متین

نهام دیر کرده بود. فاطمه - خواهر کوچکم توی خانه تنها بود. صاحبخانه رفته بود به دهستان. من وحید مانده بودیم خانه‌ی داداش. اصغر آقا - که میخواست صبح زود، پشتبام خانه را گلراندود کند. زمستان درپیش بود.

پاشین برین په تلفتی بکنین به ننه‌هه! بیینین چطور شده که قاحلا نیامده. فکته باز ارباب مهمون داره و، بدبخت ننه‌هه زو کشیده زیر کاراضافی.

وهمین‌طور که این‌ها را می‌گفت، چندک زده بود پای چراغ خوراک‌بزی وسیگار دود می‌کرد. زن داداش داشت محمد رازی پاهاش خواب می‌کرد. اما بچه نق می‌زد، بیتاب بود و نمی‌خواست بیخوابد.

داداش گفت:

- آگه ننه‌هه مجبوره بمونه، که لابد، میمونه، شماها باید برین پیش فاطمی، که تنهاس. وگرته دخترک - تاصب، زهره ترک می‌شه.

من گفتم:

- آخه داداش! حکومت نظامیه.

داداش تند گفت:

- توی این بروبیابون حکومت نظامی کجا بود؟ حکومت نظامی توی شهر.

حمید گفت:

- بدم نیس امتحانی بکنیم. شاید حکومت نظامی اینجا هم باشه تا من قتل‌دوچرخه را باز کنم، حمید هم نیم‌تنه‌ی جیش‌را پوشیده بود و آمدتوی حیاط. از درکه آمدیم بیرون، یکپو در ظلمات فرورفتیم. همه‌جای این بیابان تاریک و خاموش بود و دیاری پر نمی‌زد. سوز ملایمی می‌وزید.

در این بیابان پرازیستی ویلندی، چندسالی بود که چهل - پنجاه خانه، یعنی درواغ «موش‌دونی» هائی ساخته بودند که اکثری یک طبقه بیشتر نداشت. صاحبان این خانه‌ها، اغلب دهاتی‌هائی بودند که اصلاحات ارضی و خشکسالی پدرشان را درآورد و کوچ کرده بودند به شهر و یادوسه هزار تومانی که پس انداز کرده بودند، آجر خریدند و دیوارهایشان را برده بودند بالا. ما - من و حمید و فاطمه و ننه‌هه هم توی یکی از این خانه‌ها یک اتاق اجاره کرده بودیم و زندگی می‌کردیم. داداش اصغر هم بتازگی وای گرفته بود و بطور قطعی، یکی از همین خانه‌ها را خریده بود. آقندر، خانه، خردوخراب بود که یک هفته شب‌وروز توش جان می‌کنندیم تا قابل سکونت شد. حالا هم قرار بود که فردا، پیش‌از فصل بارندگی پشت‌بام را کاه گل مالی کنیم تا روی سرمان خراب نشود.

دورتر از این توده‌ی کاه‌گلی خانه‌ها - پادگان بزرگی بود که یک سرش بشهر می‌رسید و سر دیگرش یوسط بیابان. به فاصله‌ی هرسصد متری، یک برج نگهبانی قد بلند کرده بود و اغلب، شبها، سربازی باز-۳ بالای آن کشیک می‌داد. این برج‌ها فقط در بخش بیابانی پادگان بالا رفته بود و پائین - چند ردیف سیم خاردار محوطه را از بیابان جدا می‌کرد.

تلفن عمومی‌ای که قرار بود ما از آن استفاده کنیم، در نزدیکی یکی از همین برج‌ها بود. وقتی افتادیم توی کوره راهی که به تلفن عمومی می‌رسید، من، حمید را جلو چرخ نشاندیم و رکاب‌زدیم.

همه‌جا تاریک بود، خاموش بود و نورافکن‌های پادگان، در این تاریکی مطلق، درخششی خاص داشت، که این سو و آن سو افتاده بود و دلانی بود از نور. در سایه‌ی نور آن‌ها، پستی و بلندیهای بیابان عمیق‌تر و بلندتر به نظر می‌رسید.

حمید گفت:

- نگاه کن، پرنده پر نمی‌زنه. کجاش حکومت نظامیه؟

من گفتم:

- ولی توی شهر، الان خیلی سروصداس. پریشته که

خونه‌ی پسر خاله بودم، تاصب یا تیراندازی بود، یا ایست! ایست!

کسی هم کشته شد؟

- می‌کنن خیلی‌ها.

- راسی این‌هائی که کشته میشن، کجا میبرنشون؟

- می‌کنن همشونو یکجا روی هم چال می‌کنن.

- پس، کی بدونه چه کسبش کشته شده؟

- بالاخره یه جوری می‌فهمن. بعضی‌ها که میدونن کشته

می‌شن اسمشون روی بدنشون یاروی یک‌تکه کاغذ می‌نویسن و می‌زرن توی جیشون.

- یعنی میگی میدونن کشته می‌شن؟

- لابد حدس می‌زنن.

- باوجود این میرن که کشته بشن؟

- نه، میرن که شهید بشن.

- چه فرقی می‌کنه: کشته شدن و شهید شدن؟

- من نمی‌دونم، ولی خیلی فرق می‌کنه.

- آخه سربازها چرا مردمو می‌کشن؟

- شاه بپشون دستور داده.

- شاه دستور داده که مردم خودشون رو بکشن؟

- واسه‌ی شاه، مخالفتش، ایرونی‌نیستن. مگه خودت،

اون پس‌گردنی رو که سربازه بهت زده، یادت رفته؟

همین‌طور که سرگرم حرف زدن بودیم، به دیواره‌ی سیمی پادگان نزدیک می‌شدیم.

حمید گفت:

- بهتره سروصدا نکنیم. ممکنه همین دوروبرها باشن. وقتی وارد جاده‌ای شدیم که آنطرفش پادگان بود آمدیم پائین. نورافکن‌ها اتاقک زرد تلفن را خوب روشن کرده بودند. چرخ رانکیه دادیم به اتاقک و هر دو رفتیم توی آن، در را بستیم. آن‌تو - گرم بود و من شماره را گرفتم. اول اشتباه بود. بعد که دوریالی حرام شد، صدای آقای اعیانی را شنیدیم، که سست و بی‌حال می‌پرسید:

- الو؟ کیه؟

من گفتم:

- بانده‌ی اصغر آقا کار دارم.

او بابی حوصلگی گفت:

- باکی؟ ها؟ گوش.

و بعد توی گوشی داد کشید:

- ننه‌ی اصغر! ننه‌ی اصغر! تلفن.

صدای خرد و شکسته‌ی ننه‌هه بلند شد. از صداش فهمیدم که

امشب بر نمی‌گردد.

گفت:

- توتی جواد! امشب، خونه‌ی آقای اعیانی مهمونه. مهمونا هم شب می‌مونن. منم مجبورم بمونم. فردا صبح هم نیام. باید ریخت و پاش امشبو درس کنم. شاید دم غروب، خودمو برسونم به خونه.

- پس تکلیف فاطمه چی میشد؟

- یا برین بیاریش خونه‌ی داداش، یا خودتون برین بپلوش. همانطوری که حرف می‌زدیم، سر و صدای شاد و سنگول میسمانان آقای اعیانی از توی تلفن بگوش می‌رسید. بلند بلند می‌خندیدند و حرف می‌زدند. انگار، گرمای اتاق پذیرائی آقای اعیانی ربوی غذاهای مختلف، که گاهی ننه‌هه با خودش بخانه می‌آورد، از توی گوشی به درون اتاقک تلفن نشست می‌کرد. دهنم آب افتاده بود.

ننه‌هه گفت:

- فهمیدی؟

گفتم:

- فهمیدم.

- حمید هم باهاته؟

- یاهامه.

- بپش یگو فردا، می‌کنن، مدرسه‌ها بازه. بچه‌های آقای اعیانی هم می‌رن مدرسه.

- باشه، بپش می‌گم.

- نگاه کن! زودی برین که به سربازها برنخورن.

- نه بابا، توی این بیابون سرباز کجا بود. خب، خدا حافظ.

از اتاقک تلفن که آمدیم بیرون، حمید گفت:

- چی می‌گفت؟ راجع بمن بود؟

گفتم:

- میگفت فردا بری مدرسه. شنیده بود مدرسه‌ها فردا بازن.

حمید گفت:

- مثا اینکه دلش خیلی خوشه!

و من دلخوری او را می‌فهمیدم. بیشتر اوقات توی تظاهرات بود. چندبار هم نزدیک بوده، کشته بشود. ولی بروز نمی‌داد. از منم پنهان می‌کرد. می‌ترسید بگوش تنه‌هه برسد.

حمید فرمان چرخ را گرفت که راه بیفتیم، یکدفعه از توی تاریکی شعله‌های تند و کور کننده‌ی نورافکنی روی ما پهن شد.

هنوز بخود نیامده بودیم که صدای موتور جیب ارتشی بلند شد.

از پشت نور کسی فریاد زد:

- ایست!

ما، همانطوری که ایستاده بودیم، بی‌حرکت ماندیم. نورافکن،

که روی جیب سوار بود، به تدریج نزدیک شد. چهار قدمی ما -

جیب - ایستاد. سربازی سلسل بدست پیش آمد. لوله‌ی مسلسلش را بطرف سینه‌ی ما گرفت.

گروهیانی از توی جیب پائین آمد، بالحن خشنی گفت:

- اینجا چیکار می‌کردین.

- من گفتم:

- داشتیم تلفن می‌کردیم، سرکار.

- به کی تلفن می‌کردین؟

- به مادرمون. آخه دیر کرده بود.

- مگه نمی‌دونین حکومت نظامیه؟

- چرا.

- پس واسه‌ی چی اومدین بیرون؟

حمید گفت:

- هنوز که ساعتش نشده.

گروهیان گفت:

- که هنوز ساعتش نشده، ها؟

و به جیب اشاره کرد:

- یکی از شما دوتفر سوار جیب می‌شین، دیگری سوار

دوچرخه، جلو جیب راه می‌یفته. باید خیلی آروم حرکت کنه.

بعد نگاه تیزی بروی من انداخت و گوئی که مرا خطرناک‌تر

تشخیص داد. گفت:

- توسوار جیب میشی!

من رفتم بالا، آن پشت، بین چهار سرباز مسلح به ژ-۳

نشستم. بدنم مورمور می‌کرد. سربازها با چشم‌های وقزده بمن نگاه

می‌کردند.

حمید سوار دوچرخه شد و راه افتاد. خیلی آهسته رکاب

می‌زد. نورافکن جیب پشتش را روشن کرده بود. او را از بین‌شانه‌ی

راننده و گروهیان می‌دیدم. گاهی برمی‌گشت، پشت سرش را نگاه

می‌کرد. صورت پریده رنگش را نور روشن می‌ساخت.

گروهیان با فرستنده‌اش گزارش داد:

- گزارش برج ضلع غربی درست بود. دونه. بازداشتی. بله.

کنار تلفن عمومی.

وقتی به در پادگان نزدیک می‌شدیم، نگهبان بزمین زانورد. ژ-۳ را به طرف مانشانه رفت، فریاد کشید: «ایست!».

حمید ایستاد. یکپایش روی رکاب بود، یکپایش روی زمین. پشت‌سرش جیب توقف کرد. نگهبان فریاد زد:

- چراغ‌ها، خاموش!

راننده چراغ جیب را خاموش کرد. سرباز نگهبان دیگری

به جیب نزدیک شد. گروهیان گفت: «از خوده!».

در پادگان مارابه اتاق نگهبانی بردند. وقتی به اتاق نگهبان

می‌رفتیم سربازان مسلحی را می‌دیدم که قدم‌به‌قدم، ایستاده بودند. هنگامی که از کنار خوابگاه می‌گذشتیم، که آن طرف عمارت اداری

بود، بوی ناخوشایند پاها و پوتین‌ها بیرون می‌زد.

گروهیان پشت میز نشست و ما، مقابل او، ایستادیم. نگاهی

بما کرد و بعد دوباره ورقه‌ی چاپی را برداشت و شروع کرد به پر

کردن آن.

- اسم؟

اول از من پرسید.

- جواد.

- شهرت؟

- حاجی قلی زاده.

- شغل؟

- کارگر پرده گرگه.

- کارگر؟

گروهیان این را گفت و قلم را گذاشت زمین و از پشت

میز بلند شد و آمد به طرف من:

- دستاتو نشون بده بیبینم.

من دستایم را بالا آوردم. گروهیان روی پوست‌سفت

وانگشتان لاغر و خشن من دست کشید و رفت پشت میز.

- آخرین دفاع؟

- چی فرمودین؟

- گفتم آخرین دفاع!

من و حمید بهم نگاه کردیم. حمید گفت:

- آخرین دفاع چیه؟ مگه اینجا دادگاهه.

- خفه شو! پس خونه‌ی خاله‌اته؟

حمید گفت:

- اتهام ماچیه؟

- توی این برک نوشته: خرابکاری واخلال در نظم و شکستن

مقررات حکومت نظامی!

حمید گفت:

- ما خرابکار نیستیم!

گروهیان بلند شد و گوش حمید را گرفت و کشید.

- حالا می‌بینی.

و بعد، او را رها کرد. حمید یک قدم عقب رفت. نگاهی تیره

به تار بود پرده‌های بینیش کشاد شده بود.

- اسم تو؟

- حمید.

- شهرت؟

- حاجی قلی زاده.

- شغل؟

- محصل.

- محصل؟

گروهیان از جایش پرید. روی میز خم شد، چشم‌هایش را

تنگ کرد و بالحن زنده‌ای گفت:

- همین شما خوارومادرد... محصل‌ها هستین که شلوغ

می‌کنین.

حمید گفت:

- چرا فحش میدین؟ ما که کاری نکردیم. مافقط داشتیم

تلفن می‌کردیم.

- خفه. آخرین دفاع.

سکوت بر اتاق حاکم شد. یواش یواش حس می‌کردیم توی

بدنه‌ی افتادیم. دلما ن‌به‌شور افتاد. اول - موضوع ماجرا جویانه و

جالب بود. بعد، یواش یواش رنگ و بوی خطرناکی گرفت.

- آخرین دفاع!

باز سکوت مادامه یافت. گروهیان نوشت و بلند تکرارش

کرد: قمرضی ندارم. و اوراق را جلو ما گذاشت:

- امضاء.

حمید گفت:

- ماهیچ چیزا امضاء نمی‌کنیم.

می‌فرستتون زندون. فردا آگه بخواین آزاد بشین، باید یکی سه‌هزار تومن بدین. آگه ندادین باید بموتین تا بپوسین.

امضاء.

من گفتم:

- امضاء نمی‌کنیم.

گروهیان داد زد:

- نگهبان!

نگهبان آمد. پاهایش را بهم کوفت و سیخ ایستاد.

- ببرشون مادر سگازو.

نگهبان همچنانکه مارا هل میداد، برد آن طرف کریدور،

پهلوی آشپزخانه، در محکمی را باز کرد و پاتوسری مارا فرستاد تو

ودر را محکم بهم زد و بست.

«دلفندونی» اتاق بزرگی بود که سقف بلندی داشت. زیلوی

کثیفی کف آن پهن بود. لامپ درخشان بی‌حیالی بالای سقف می‌

درخشید. روی زیلو، هفت هشت عملی ساختمانی، که هنوز آثار

کج و کل از سرورویشان پدیدار بود، بطور پراکنده دراز کشیده بودند.

بقعه در صحنه مقابل

بقیه از صفحه قبل

باورود ما سرهایشان را بلند کردند و نگاههای حیرت زده و تنگشان را روی ماریختند. هیچکس از جایش جم نخورد و هیچکس کلمه‌ای بر زبان نیاورد.

ما که از دیدن آن‌ها بیشتر متعجب شده بودیم، گوشه‌ای کنار در، که خلوت‌تر بود، نشستیم و نیمه هراسان، چشم به آن‌ها، پشت به دیوار دادیم.

در حالیکه چشم از عمده‌ها برنمیداشتیم، و آن‌ها نیز همچنان با آن نگاههای بی‌دق و منگ ما را ورنه‌اندازی کردند، می‌ترسیدیم به هم حرف بزنیم. ولی هر دو از قیافه‌ی هم فکریکدیگر را میخواندیم. حالا ماداشوزن‌داداش چه فکر می‌کنند؟ نکنند از دیر کردنمان دلشان شور بزند. نکنند فکر کنند بلائی بسمان آمده، توی چاه یا قناتی افتاده‌ایم. ولی زن داداش، طور دیگری فکر می‌کند. لابد حالا می‌گوید:

«یه تلفن که این همه ادا نداره. این برادرهای تو هنوز بازیگوشن و داداش می‌گوید:

«مطلبک‌ها چه بازیگوشی کردن. اون جواد که از کلاس چهارم مدرسه راول‌گرد رفت سیم کشی. بعد هم رفت پرده کرکه. حمید هم که تاپستونا میره خیاطی. از صب تاشب چون می‌کنه و بعضی هم درس و مشق. دیگه این بچه‌ها فرصتی برای بازیگوشی ندارند.»

«پس چرا دیر کردن؟»

«لایق ننه‌ه گفته نمیداد، رفتن خونه پیش فاطمی. از این فکر پشتم لرزید. نکنند اینطور فکر کنند، خیالشان راحت بشود. اینها هم فردا ما را بفرستند به جایی که عرب نی‌انداخت. آخر ماشش هزار تومانمان کجا بود که بدیم و خلاص شویم. تازه وقتی حمید تما سه ماه تابستان را کار می‌کند و حتی، یک نوشابه هم به زور می‌خورد، تاپس‌انداز کرده باشد و خرج مدرسه اش را در بیاورد، باز هم دستمزدش به اندازه سه هزار تومان نمی‌شود. منم که همیشه قسط دارم. قسط دوچرخه، قسط تلویزیون، که نهم اصرار کرد بخرم و نصف کرایه‌ی خانه. تازه به دشواری راضی میشم بعضی از جمعه هابرو مسینما. سینما رفتن خرج دازه. بلیت می‌خواد، آجیل می‌خواد، ساندویچ می‌خواد. خشک و خالی که نمی‌شه رفت سینما»

«شماها چکار کردین؟»

صدای نرم عملی پیری، که گوشه‌ای نشسته بود، ما را بخود آورد.

من گفتم:

«هیچی!»

او دست پراز رگ و بی وزرگش را بالا آورد، موهای وزوزی جوگند میش را کنار زد و گفت:

«میدونم، ولی می‌خوامم بهرسم چطوری گیر افتادین؟ زیر ناخنهای بلند دستهای خشن سفیدی که بچشم می‌خورد. حمید گفت:

«اومده بودیم بیرون تلفن بکنیم، یهو مارو گرفت. کارگر پیر سرش را بگونه‌ی ملایمی تکان داد. نگاه گذرش را بر تو لیخند عیوسی روشن کرد. گفت:

«نترسین. چیزی نیس. فردا آزادمون می‌کنن. من پرسیدم:

«شمام همینطوری گیر افتادین؟»

گفت:

«ما تواسخامون نیمه تومی که توش کار می‌کنیم، خوابیده بودیم. اومدن همه‌ی مارو سینه کردن، آوردن اینجا. فردا آزادمون می‌کنن. من گفتم:

«پس چرا گرفتنتون؟ تازه می‌کن باید یکی سه هزار تومن بدین.»

او آهی کشید و گفت:

«ما همچو پولی نداریم. لابد صاحب کار میاد تاجامون می‌ده. حمید گفت:

«اگه نیاد چی؟»

سؤال او عمده‌ها را تکان داد. هر کسی بشکلی تکان خورد. یکی پاهایش را جمع کرد. یکی چهارزانو نشست. یکی به دیوار تکیه داد. یکی دوتفرکه دراز کشیده بودند، نیم‌خیز شدند. و بعد عملی پیر گفت:

«اگه نیاد چی؟ باید همین‌جا بمونیم، هر کدوم بقدر سه هزار تومن زندونی بکشیم.»

عملی دیگری گفت:

«نه، حتما میاد.»

ولی اعتمادی توی صدایش نبود. عملی اولی گفت:

«اگه نیاد، ما چکارش می‌تونیم بکنیم؟»

دیگری گفت:

«آخه ما داریم برایش کار می‌کنیم.»

اولی گفت:

«فکر می‌کنی اون میاد و همه‌ی ما سی هزار تومن پول و بیشتر بده؟ عمل فراونه. میره یه عده‌ی دیگه رو پیدا می‌کنه. شپه‌پراز عملی ده‌تاییه.»

«اینکه نامردیه.»

«روزگار، روزگار نامردیه.»

«پس پول‌هایی که ازش می‌خوایم، چی میشه؟»

حمید گفت:

ترجمه ه. بهرامی هدفهای اصلی انقلاب اتیوپی

سرنگونی‌هایله سلاسی تنها آغاز انقلاب بود، انقلابی که راه خود را می‌جست.

در بیستم آوریل ۱۹۷۴ یک‌جبهش کهنی در آگاهی انقلابی خلق پدید آمد. قبول برنامه انقلاب دموکراتیک ملی و موافقت مشتاقانه توده‌ها با آن در جلساتی که شرکت کنندگان آن ابتدا از چند تن تجاوز نمی‌کردند و پس از اندک زمانی نزدیک به یک میلیون تن شدند، بیانگر این واقعیت است.

این برنامه در دوهدف خلاصه شده است، برهائی دموکراسی خلقی و ساختن جامعه‌ای که در آن اثری از استثمار انسان به‌دست انسان و همچنین اثری ازستم ملی نباشد. برای دستیابی به این دوهدف و غلبه بر مشکلاتی که در ضمن عمل همواره پیش می‌آید - و این مشکلات در کشوری با ساختار اجتماعی عقب‌مانده بسیار بزرگ است - رهبران انقلاب اتیوپی و در رأس آنها منکیستوها یله ماریام همراه با کلیه نیروهای واقف دموکرات و ضد فئودال و ضد امپریالیست در یک جبهه واحد گرد آمده‌اند، جبهه‌ای که برنامه یادشده ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

از فوریه ۱۹۷۴ کارگران، دهقانان فقیر و مستکثر، چنانچه‌ای مرفعی خرده بورژوازی، دانشجویان و روشنفکران انقلابی در دستگاه اداری یا ارتش و نیز سایر عناصر میهن‌دوست، نیروی انقلاب را در اتیوپی تشکیل می‌دهند. رهبران ارتش که عموماً دارای خاصیت خرده بورژوازی هستند همه‌می خود را بر آن مصروف می‌دارند که روز در دست گرفتن رهبری جمعی در چارچوب یک‌حزب نیرومند را هر چه بیشتر نزدیک کنند. از هم اکنون کارگران، دوش بدوش نمایندگان جناح چهارتنی، پستهای بسیار پر مسئولیتی را در شهرها و روستاها برعهده گرفته‌اند. با این همه، حضور ارتش در کنار کارگران به‌معنای برتری یا تسلط عنصر نظامی نیست، بلکه ضمانتی است برای جلوگیری از سهل‌انگاری‌ها و اشتباهات احتمالی.

«میگشه بالا.»

«من خونه‌اش رو خراب میکنم.»

اولی گفت:

«اونوقت واسه‌ی همیشه میری زندون وزن و بچه‌ها خراب میشن.»

خواب و آثار منگی از سینه‌ی عمل‌ها ناپدید شده بود حالا توی چشمهای آنان برقی از تکرانی و انتهایس - خشم موج می‌زد. از قیافه‌ی آن‌ها ماهم به‌هراس افتادیم. چطور شد این گفت‌وگو شروع شد؟ چرا شروع شد؟ کاش ساکت مانده بودیم، ولی نمیشد. بعضی وقت‌ها انسان مجبور است حرف بزند. بعد از این گفت‌وگو سکوتی طولانی برقرار شد. ساعتی به‌طول انجامید، صدای حرکت سوسکها در گوشه و کنار دیوار بگوش می‌رسید. ناگهان در باز شد. تکان خوردیم. قلمبان فروریخت.

این بار افسری بود همراه گروهیان و یک سرباز مسلح. آمدند توو کنار در ایستادند. عمل‌ها نیم‌خیز شدند. افسر همه را با نگاهی سرد از نظر گذراند. بعد چشمش با افتاد. از گروهیان پرسید:

«این دو سه بچه اینجا چه می‌کنن؟»

گروهیان گفت:

«مقرراتو شکستن، جناب سروان.»

افسر گفت:

«احمق‌ها! دوتا پس‌گردنی بهشون بزن، بندازشون بیرون.»

بقیه میمونن.

وراه افتاد و رفت بیرون. به‌عمل‌ها نگاه کردیم. آثار خشکی مفرطی در چهره‌ی آنها بچشم می‌خورد.

گروهیان بالحن خشنی، گفت:

«بیرون.»

ماسری برای عمل‌ها تکان دادیم. نگاه حسرت‌بار آنها، ما را تا پشت در بدرقه کرد. بیرون، گروهیان، دستور «جناب سروان» را به اضافه‌ی یکی دوازدهکی اضافی، اجرا کرد و همچنانکه مارا هل می‌داد، به محوطه آورد. وقتی از پهلوی خوابگاه سربازان میگذشتیم بوی پاهای پوتین‌ها و خواب، بلند بود. حمید کنار عمارت که رسیدیم، رفت به طرف دوچرخه.

گروهیان فریاد زد:

«ایست! امشب نمی‌شه، فردا ببرش!»

و بعد با سقلمه ما را سوار جیب کرد، به سربازی گفت:

«میری اینارو، اگه راسی گفته باشن، تحویل بستگان بشن میدی. اگه دروغ گفته باشن برشون میگردونی.»

جیب که از دروازه‌ی پادگان گذشت، نفسی به راحت کشیدیم. ولی فکر من، همه‌اش پیش دوچرخه بود. نکنند دیگر آرا نبینم. هنوز آخرین قسط پنجاه تومانی‌ش باقی مانده بود!

صبح وقتی که برای بردن دوچرخه به پادگان رفتیم، یک‌دنده حمید گفت:

«جواد! اونجا رو نگاه کن!»

بطرفی که محوطه باز و وسیع پادگان گسترده بود و درختها - آسپوش خشک و تکیده ایستاده بودند، عمل‌ها داشتند محوطه پادگان را می‌شستند و جارو می‌کردند....

۲۴ و ۲۵ مهر ۱۳۵۷ - تهران

چیزی که در جریان مبارزه در راه ایجاد یک جامعه نوین می‌توان انتظار داشت. از آن گذشته، باید از انقلاب دستاورد های آن در مقابل دشمنان داخلی و خارجی پاسداری کرد و مراقب بود که انقلاب در مسیر پیشرفت خود به ساختن یک جامعه واقف آزاد و فارغ از هر گونه استثمار موفق گردد.

در این روند پرتحرک، ضد انقلاب، یعنی فئودالهای خلع‌بند شده، سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم، و نیز بورژوازی تجاری و دیوانسالاری و جاسوسان و مزدوران امپریالیسم آمریکا و متحدانش، به‌کارنشسته‌اند. از این میان، نیروهای ارتجاعی جهان‌عرب، نقش خاصی دادند. شاهزاده فهد که ظاهراً دوهمین شخص عربستان سعودی ولی در عمل نیرومندترین مرد این کشور است، آشکارا گفته است:

«باید اتیوپی را تکه‌تکه کرد و انقلابش را در خون خفه ساخت.»

به گفته فهد، یک اتیوپی مستقل و انقلابی مانع از آن خواهد شد که دریای سرخ یک دریای عربی بماند - به عبارت دیگر، کنترل این دریا همیشه باید بدست تولیدکنندگان ارتجاعی نفت باشد. همچنین یک اتیوپی نیرومند توده‌ای کمکی برای یمن دموکراتیک و یک پایگاه محکم انقلاب در منطقه خواهد بود. شاهزاده در جمع دوستان نزدیک خود از این هم صریح‌تر گفته است:

«در کشور سلطنتی‌مان نیز منکیستوها احتمالاً وجود دارند که منتظرند ببینند برس منکیستو چه خواهد آمد. او باید نابود شود تا ما بتوانیم همچنان در صلح و آرامش زندگی کنیم.»

ارتجاع عرب، دست‌درست امپریالیسم، در ظاهر برای حفظ امنیت جریان نفت و در حقیقت برای جلوگیری از پیروزی انقلاب، نقشه‌هایی به‌منظور دخالت مستقیم در اتیوپی می‌کشد و در صدد است، با تشکیل یک جمهوری عربی - اسلامی در اریتره و کمک خواستن این جمهوری از آن، بهانه‌ای برای دخالت مستقیم پیدا کند.

از سوی دیگر، در داخل اتیوپی دو حزب ارتجاعی «اتحاد دموکراتیک اتیوپی» و «حزب خلق انقلابی اتیوپی» با کمک‌های مالی و نظامی که از خارج دریافت می‌کنند در همین راه فعالیت دارند.

«اتحاد دموکراتیک اتیوپی» یک حزب نمونه فاشیستی است که رهبران آن شاهزادگان و دولت‌مداران رژیم گذشته و بزرگ‌مالکان پیشین هستند و آرزوی پس گرفتن املاک خود و اعاده نظام امپریطوری بدل دارند و جنگ بر ضد دهقانان از بند رسته را از کشور همسایه، سودان تدارک می‌بینند.

«حزب خلق انقلابی اتیوپی» از جناح‌های دست راستی خرده بورژوازی ترکیب یافته است و در زمینه ترور و کشتار در شهرها تخصص دارد.

تا کنیک خصمانه این دشمنان خلق جلب و تحریک هر چه بیشتر نیروهای دست راستی نظامی است، ولی خوشبختانه همه اقدامات آنها سرکوب شده است. به گفته منکیستو، «اتیوپی شیلی آفریقا نشد، ولی آماده است که ویتنام آن بشود.»

برنامه دموکراتیک ملی انقلاب اتیوپی با مشکلات عینی و ذهنی فراوانی روبرو است. مشکلاتی که نه تنها هدفهای آن را بلکه همچنین وجود قدرت انقلابی را تهدید می‌کند.

اقتصاددانان متخصص در مسایل آفریقا، و از جمله اقتصاددانان اتیوپی، نظام اجتماعی قبل از ۱۹۷۴ این کشور را یک نظام عقب مانده فئودال - بورژوا می‌دانند، ولی به گفته منکیستو این یک یک تمبیر کلی است.

تا سال ۷۴ فئودالیسم در واقع شکل مسلط نظام اجتماعی اتیوپی بود و سرمایه‌داری نوپا و بسیار ضعیف بود. با آن که کشاورزی چنان در چارچوب فئودالیسم زندانی بود که مازاد تولید آن هیچگاه به بازار نمی‌یافت و تنها به مصرف انکلهای فئودال می‌رسید، باز پنجاه درصد تولید ناخالص کشور را تشکیل می‌داد، و حال آن که این رقم در مورد تولیدات صنعتی از ۱۶ درصد تجاوز نمی‌کرد. صنایع به‌کار گاه و کارخانه‌های کوچک محدود می‌شد. هشتاد درصد نیروی کار در کشاورزی و کمتر از هشت درصد آن در صنایع اشتغال داشتند و سطح تولید در هر دورشته بسیار پایین بود.

مردم اتیوپی - این کشور کشاورزی که هشتاد و پنج درصد جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کردند - همواره دچار گرسنگی مزمن بودند و هر خشکسالی یک قطعی سخت و طولانی به دنبال داشت. جز این هم نمی‌توانست باشد، زیرا افزایش تولیدات کشاورزی مدام از میزان رشد جمعیت کمتر بود.

در بازار گانی خارجی نیز عقب ماندگی و حشنتانگ کشور انعکاس می‌یافت. نود درصد صادرات کشور را محصولات کشاورزی و تنها پنج درصد صادرات را محصولات صنعتی تشکیل می‌داد.

از آنجا که اکثر کارخانه‌ها متعلق به بیگانگان بود و کالامای مصرفی تولید می‌کرد (و تصور این نکته دشوار است که حتی یک کارخانه سازنده وسایل تولید در کشور وجود نداشت)، و نیز از آنجا که این کارخانه‌ها کمترین رابطه‌ای با زیربنای کشاورزی جامعه نداشتند و تنها با مواد اولیه و نیمه‌ساخته‌ای که از خارج خریداری می‌شد کار می‌کردند، داشتن بدهی‌های گزاف خارجی مانع گرسنگی داخلی اجتناب ناپذیر بود.

هایله‌سلامی گرسنگی شدید و فقر همه‌گیر مردم را از چشم جهانگردان و نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی پنهان می‌داشت، بدین معنی که در چندین شهر مغازه‌های پراز کالاهای مصرفی دیده می‌شد، ولی تنها اشراف، کارمندان و نظامیان بلند پایه قادر به خرید در این مغازه‌ها بودند.

در اتیوپی پیش از انقلاب برای هر ده هزار انسان ۳ بقیه در صفحه ۸

هوشنگ پور کریم

صنایع روستائی ایران و وضعیت زحمتکشان روستائی در این صنایع (۵) بخش دوم: «تولید کالائی ساده» و «تولید کالائی سرمایه داری» بقیه «قسمت اول»

در مقاله پیشین، ضمن توصیف مشخصات سفالگری در روستای «لالجین» (نزدیک همدان) و استحالته آن از «تولید کالائی ساده» به «تولید کالائی سرمایه داری»، از مشکلات کار در کارگاههای سفالگری وقت دستمزد سفالگران لالجینی صحبت شد. شرایط دشوار و ناسالم کار در کارگاههای سفالگری «لالجین» نظیر کارگاههای سفالگری در غالب نقاط دیگر، عوارض ناگواری در کارگران و خصوصاً نوجوانان به وجود می آورد. چنانکه هوای آغشته به گرد و غبار در کارگاه موجب بیماریهای دستگاه تنفسی و از جمله «برنشیت» می شود. علائم این قبیل عوارض، به صورت رنگ پریدگی و ضعف عمومی، در غالب کارگران بروز می کند. ولی با وجود این، دسترسی به دکتر و دوا در «لالجین» مقدور نیست. حتی برای کارگران شرکت سهامی ظروف سفالی لالجین که از دستمزد آنان مرتباً و جویبه عنوان بیمه کسری می شود، امکانات درمانی فقط در صورت مراجعه به «همدان» و آنهم به نحوی نارسا مقدور است. بنا به اظهار مسئول حسابداری «شرکت»، معمولاً هر ساله از سابت بیمه در حدود دوست هزار تومان می پردازند، بدون آنکه کارگران و کارمندان شرکت، بتوانند از مزایای آن برخوردار باشند. مثلاً در سال ۱۳۵۶ میلادی بالغ بر ۲۲۰ هزار تومان پرداخته اند. در حالی که عده کثیری از کارکنان شرکت، با وجود نیاز مبرم به کمکهای درمانی بیمه، نتوانستند به چنین کمک هائی دسترسی پیدا کنند. پیداست که وقتی کارگران و کارمندان «شرکت» از این لحاظ در چنین وضعیتی باشند، وضع برای کارگران پیش از دوست و پنجاه کارگاه سفالگری و اعضای خانوادهشان تا چه اندازه بسایند ناگوار باشد.

اکنون که از توصیف وقت دستمزد و مشکلات کار برای کارگران سفالگری لالجینی فارغ شده ایم، به یکی دیگر از مشخصات بهره داری که در تولید ظروف سفالی «لالجین» طی ساله اخیر پیدا شده است و طبقاً با استحالته «تولید کالائی ساده» به «تولید کالائی سرمایه داری» ارتباط دارد. مشخصه مورد نظر، پیشرفت «تقسیم فنی کار» در کارگاه های سفالگری است که موجب می شود تا هر یک از سفالگران فقط به یکی از مراحل کار یا یک قسمت از قسمت های آن بپردازند و در آن قسمت تبحر بیشتری پیدا کنند و در نتیجه از همان لحاظ معین متخصص شوند. در این حال، با جمع بست ثمره کار عده ای متبحر که هر یک از آنان در کار خود سرعت عمل دارند، بر میزان بار آوری کار افزوده می شود. با این نوع «تقسیم فنی کار»، هر چند که از لحاظ تاریخی نشانه یک مرحله متکامل در تولید کالا و البته ماقبل تولید ماشینی است، بر میزان استثمار کارگران بازمه می افزاید. لازم به یادآوری است که این نوع «تقسیم فنی کار» در یک مرحله از تکامل شیوه تولید سرمایه داری در اروپا هم بروز کرده که «مانوفاکتوری» نامیده شده و در آنجا تا اواخر قرن هیجده دوام آورده است.

در بین کارگاههای سفالگری «لالجین»، کارگاه «شرکت سهامی ظروف سفالی لالجین» از نظر «تقسیم فنی کار» بر بقیه پیشی گرفته است. در این کارگاه، استاد «چرخ کار» از سفالین یا «کوره چین»، «لماب ساز» از لماب کار یا «لماب زن»، «گل صاف کن» از «گل مال» یا «گل ساز» متفاوت هستند. در این صورت، در کارگاه «شرکت»، هر یک یا هر دسته از کارگران در کار معینی اشتغال دارند و صرفاً به همان کاری می پردازند. ولی در بقیه کارگاههای سفالگری «لالجین»، «تقسیم فنی کار» تا این حد پیشرفت نکرده است. در آن کارگاهها، مثلاً استادان «چرخ کار» غالباً «کوره چین» نیز هستند و ممکن است در «گل مالی» هم مشارکت کنند.

«تقسیم کار» از جهت دیگری هم در «لالجین» پیشرفت می کند و تدریجاً تخصص های معینی به وجود می آید. مثلاً طی سال های اخیر، چند کارگاه مستقل «لماب سازی» در آنجا تأسیس شده است که در آنها اختصاصاً از موادی نظیر سنگ سیلیس و خرد شده شیشه و چند نوع اکسید، لماب ظروف سفالین تهیه می کنند.

کارگاههای لماب سازی در «لالجین» مجهز به آسیای برقی اند که چندسال است جایگزین آسیاهای دستی شده اند. این کارگاهها، مواد لمابی را، به ازای حق الزحمه ای، برای کارگاههای سفالگری می نمایند. البته کارگاه «شرکت سهامی ظروف سفالی لالجین» که خود به چند آسیای برقی لماب سازی مجهز است از مراجعه به این کارگاههای لماب سازی بی نیاز است.

تا چند سال پیش، قبل از آنکه بازار فروش ظروف سفالین «لالجین» گسترش پیدا کند و سطح تولید تا این حد بالا برود، کارگاههای مجزای مخصوص لماب سازی در «لالجین» وجود نداشت. در آن سالها، هر پیشه وری که در کارگاه کوزه گری خود لماب به کار می برد، لماب سازی را هم به وسیله آسیای دستی در کارگاه خود انجام می داد. به علاوه، آن سالها، بر لماب ظروف سفالین نقش و نگارهایی می کشیدند که عموماً ملهم از معتقدات اساطیری و مبتنی بر ذوق و طبع عامیانه شان بود. در حالی که امروزه، به منظور افزایش سطح تولید که مستلزم شتاب در کار و یکی دیگر از مشخصات «تولید کالائی سرمایه داری» است، این نقش نگاری ها به کلی منسوخ شده است.

در سال ۱۳۴۴ که نویسنده این سطور برای بار اول به «لالجین» سفر کرده بود، به زحمت توانست آخرین سفالینه هائی را که با لمابهای رنگین به نقش های گل و بوته، چهره انسان، پرند و

سرمایه مالی و..

بقیه از صفحه ۱
از میان آنها ۱۸ گروه دارای های تعداد زیادی از شرکت های صنعتی، ساختمان، حمل و نقل ها، تجارت، اعتبار، بانکها و غیره را که جمعاً بالغ بر ۱۲۵۰ میلیارد دلار است، زیر نظارت دارند. گروه مورگان، رکفلر، کالیفرنیا، شیکاگو می شود. گروه مورگان که در اولیکارشی مالی از اهمیت معتمایی برخوردار است، در ۱۹۷۳ بالغ بر ۴۱۰ تا ۴۲۰ میلیارد دلار دارای های صنعتی، بانکی و غیره را که ۶ بار بیش از ۱۰ سال پیش از آن بوده، کنترل می نمود.

در سایر قلمروهای امپریالیستی، گروه های اولیکارشی مالی مشابهی وجود دارد. این گروه ها مدامت زیادی زیر نظارت شخصی بنیان گذاران خود یا وارثین آنها قرار داشته اند. با ایتهمه، این نظارت به مرور زمان تضعیف شده است. گروه های خانوادگی که زیر نظارت نه یک فرد یا یک خانواده بلکه گروه محدودی از سرمایه داران بزرگ مالی قرار می گیرند به گروه بندی هایی بدل می شوند.

هنگامی که لنین به بررسی اسلوب هایی پرداخت که اولیکارشی مالی به موهبت آن فرمانروایی اش را در زندگی اقتصادی تأمین می نماید، آشکار ساخت که سیستم مشارکت، غالباً مفیدترین اسلوبها است.

مؤسسات سهامی شرط لازم برای گسترش «سیستم مشارکت» است. در این مؤسسات هر سهامدار بر حسب مجموع سهام خاص خود تعدادی رأی در اختیار دارد. در چارچوب این سیستم، سرمایه ها و مؤسسات دیگر تابع گروهی از انحصارات مالی هستند که مقدار زیادی سهام در اختیار دارند و از این راه کنترل مؤسسات یاد شده را بدست می آورند.

در چارچوب «سیستم مشارکت» فرمانروایی از آن آنها بی است که سهام زیادی دارند. این فرمانروایی با ایجاد پیوند تجاری بین شرکت مادر و سایر شرکتها و مؤسساتی که زیر نفوذ شرکت یاد شده قرار

ماهی تزئین شده بود از مردم آنجا بچوید. همان وقت، درباره برخی از لمابهای این نقش و نگارهای رنگین قدیمی، استادکاران لالجینی گفته بودند که از فنون و رموز تهیه آنها اطلاعی ندارند و معلوم بود که رمز مواد چند نوع از آن لمابها فراموش شده است.

جالب توجه است که منسوخ شدن نقش و نگار در سفالینه های «لالجین» به موازات افزایش سطح تولید و شتاب زدگی در کار صورت پذیرفته است. این نکته در بررسی انواع این نقش و نگارها و شیوه نگاشتن آنها هم تأیید می شود. در بخشی از نقش و نگارهای ظروف قدیمی سفالین، که تا حدود هفتاد سال پیش هم ساخته می شد، گوناگونی لمابها بیشتر است و در عین حال پیداست که قلمزنی در آنها با پارک بینی و در نهایت حوصله و بردباری انجام گرفته است. ولی در نقش و نگارهای ظروف سفالینی که ساختن آنها تا حدود سی سال پیش یعنی قبل از منسوخ شدن قطعی نقش نگاری معمول بود، چه در شیوه نگاشتن نقشها و چه در نوع آنها، متناسب با سرعت بخشیدن به روند تولید، تغییراتی ایجاد شد. پیداست که در فاصله شصت تا سی سال پیش، استادکاران سفالگری «لالجین» به شیوه تازه ای در نگاشتن نقشها دست یافته بودند که در آن شیوه از تجربه های شیوه کهن تا آن اندازه سود می جستند که می توانست با شتاب در کار به منظور تولید بیشتر هماهنگ باشد. آنان، در این شیوه جدید، بجای پرداختن به نقشهای «تصویری» (فیکوراتیو) و «سطح» های رنگین که در شیوه قدیمی معمول بود، به «طرح» و «خط» های ساده شده (استیلیزه) و نقش های صرفاً «تزیینی» (دکوراتیو) روی آورده بودند. در این صورت، برای نگاشتن چنین نقش های ساده ای، که به نوبه خود زیبایی و ظرافت خاصی داشتند، می توانستند قلم مورا بدون تأمل و احتیاط و با سرعت حرکت دهند. گویی که در این شیوه جدید، «زمان کار» برای سفالگران، به اقتصادی شتاب بندی پیش تولید در «تولید کالائی سرمایه داری»، مفهوم تازه ای پیدا کرده بود. ولی این شیوه جدید نیز، بازم به موازات افزایش هر چه بیشتر سطح تولید، تغییر کرد. تا این که، از حدود سی سال پیش، نگاشتن چنین نقش هایی رفته رفته به تحلیل رفت و سرانجام از پانزده بیست سال پیش کاملاً منسوخ شد و امروزه سفالینه های «لالجین» بدون هیچگونه نقش و نگار و فقط با لمابهایی به رنگ سبز، لاجوردی، زرد، قهوه ای و شیرینی به بازار عرضه می شود. (ادامه دارد)

که از شرکتها و مؤسسات بوجود آمده است، می توانند گروه های انحصارگر رقیبشان را متلاشی سازند، سودهای انحصاری کلانی از مجموع مؤسساتی که به تابعیت شان درآمده اند، بدست آورند و در قالب وجوه ذخیره به انباشت های «همی راه» یا بند اقتصاددانان بورژوا برای توصیف این پدیده اصطلاح وقیحانه اما درستی یافته اند، آنها از «معامله» یا شرکتها صحبت می دارند.

«سیستم مشارکت»، «انحصار شخصی» یعنی نمایندگی متقابل مسئولین بانکها و کنسرسیومها را در شوراهای اداری، شوراهای مدیران و سایر سلسله مراتب رهبری افزایش می دهد. نمایندگی شخصی مدیران پنج بانک درجه اول انگلیسی در سایر گروه های انحصارگر مالی و شرکتها نمونه این اتحاد شخصی است. تقریباً ۱۵۰ عضو رهبری این بانکها بیش از ۱۰۰۰ پست مدیران در شرکت های دیگر را در دست دارند.

پس بنابراین، «سیستم مشارکت» و اتحاد شخصی به سرمایه داران بزرگ مالی امکان می دهد که برای کنترل سرمایه های دیگران و کسب بالاترین سودهای انحصاری بهترین مواضع را اشغال نمایند. اولیکارشی مالی برای دولت مند شدن خود از اسلوب های دیگر نیز استفاده می کند، مانند قیمت های انحصار، سوداگری در بورس، چنگ انداختن بروی سود مؤسس و سود انتشار سهام، سفارش های دولت (به ویژه نظامی) و نیز سوداگری روی زمینها و غیره.

پس از چنگ دوم جهانی شاهد گسترش یافتن شکل های جدید فرمانروایی و اسلوب هایسی بوده ایم که به اولیکارشی مالی امکان داد هر چه بیشتر خود را اغنی سازد. «توفینانسمان» رشد سریعی کرده است. منظور از «توفینانسمان» تهیه وجوه برای سرمایه گذاری های که در مؤسسات جدید نه بوسیله اعتبارات بانکی یا انتشار اسناد (سهام یا قرضه)، بلکه مخصوصاً بیاری سود و وجوه استهلاک مؤسسات انحصارگر انجام می گیرد. بنابراین افزایش افسانه وار سودهایی که نصیب انحصارات می گردد و نیز افزایش مصنوعی نورمهای استهلاک سرمایه ثابت، اسلوبی که وسیعاً مورد استفاده انحصارات قرار می گیرد تا سود های حاصله را از دستبرد سایر مالیهاتی مصون نگه دارد، سرچشمه با وجود این، روابط محکم درازمدت انحصارات با بانکها تضعیف نمی شود، بلکه بعکس تقویت می گردد. سرمایه مالی توسعه و تحکیم می یابد.

چنانکه ملاحظه می شود تغییرات جدیدی در فعالیت و نقش بانکها بوجود آمده است. آنها همچنان مؤسسه های مالی اساسی سرمایه داری هستند. تفویض اعتبارات درازمدت به شرکت های صنعتی، تجاری، حمل و نقل و غیره توسعه می یابد. بانک های آمریکایی اکنون وام های بسیار مهمی به مدت ۸ تا ۱۰ ساله به انحصارات صنعتی و تجاری می دهند. مخصوصاً به این واقفیت باید توجه داشت که بانکها وجوه هنگفتی گرد آورده اند که اعتبارات کوتاه مدت به هیچ وجه قادر به جذب آن نیست. به علاوه، انحصارات صنعتی بعلت استفاده از شیوه اتوفینانسمان تنها به کسب اعتبارات هنگفت درازمدت توجه دارند. بر این اساس به آسانی

می توان دریافت که عملیات مربوط به وام های درازمدت به طور طبیعی منجر به درآمیختن سریع سرمایه انحصارگر بانکی با سرمایه صنعتی می گردد.

این شکل جدیدی از یک چنین اتحاد است که در فعالیت های واسطه گرانه بانکها تبلور می یابد. نمایندگان بورژوازی انحصارگر سرمایه ها، دارای ها و اسناد بها دارشان را به بانکها میسپارند تا بانکها «به وکالت آنها را اداره نمایند»، یعنی آنها را هر چه سودمندتر بکارانند.

۳۰ تا ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم های بزرگ صنعتی ایالات متحده در بانک های تجاری عمده خصوصی متمرکز شده اند. البته اداره نمودن اسناد میلیون ها و میلیاردها بيمعنی مالکیت این اسناد نیست. با وجود این، بانکها برای استفاده از این وسایل بمنظور نفوذ بیشتر در قلمرو تولید از اختیارات وسیعی برخوردارند.

در دهه های اخیر کمپانی های بیمه به رقیبان جدیدی بانکها تبدیل شده اند. پیشرفت عظیم بیمه ها مدیون عدم اطمینان فزاینده توده مردم به آینده است. در ایالات متحده، کمپانی های بیمه عمر، بتهایی مالک بیش از ۲۲ میلیارد دلار دارایی اند. طی چهل سال اخیر، دارایی های مجموع کمپانی های بیمه این کشور ۱۳ بار افزایش یافته است. در حال حاضر دارایی های این بیمه ها به ۲۸۵/۵ میلیارد دلار بالغ می گردد. قسمت اعظم سرمایه های عظیم کمپانی های بیمه صرف اوراق اعتباری در قرضه های دولتی و اعتبارات بان به شرکت های صنعتی میشود. از این روست که انحصارات در بیمه ها با انحصارات صنعتی و بانکی درمی آمیزند. آنها امروز حلقه تجزیر بسیار مهم سرمایه مالی هستند.

تراست های سرمایه گذاری ها از سال های ۲۰ قرن ما در ایالات متحده پدیدار شده اند. در این جا، مسأله عبارت از نهاد های ویژه ای است که از قلمرو پول در گردش سر بر آورده و به این اختصاص دارد که پول موجود را به نفع اولیکارشی مالی به حرکت در آورد. این تراستها خود به انتشار سهام کوچک می پردازند که وجوه آن را عامه مردم تأمین می کنند. تراست های سرمایه گذاری با پولی که از این راه فراهم می آورند به نوبه خود می توانند به سهام شرکت های بزرگ دست یابند. آنها درآمدهای خود را از اختلاف موجود بین حجم کلی سودهای سهامی که خود دریافت می دارند و سودهای سهامی که بحساب سهامداران وارپس می کنند، بدست می آورند. این تراستها معمولاً زیر نظارت انحصارات بزرگ بانکی قرار دارند.

انحصارات بر اساس واقعیت گسترش سرمایه اعتباری ناچار می شوند شکل های سازمانی جدیدی برگزینند تا بتبع آن بتوانند توده عظیمی از سهام را اداره کنند؛ به آن اندازه که فعالیت های مورد عمل این سهام درآمدهای هنگفتی نصیبشان سازد. شرکت های هلدینگ یکی از این شکل های جدید سازمانی را تشکیل می دهند. اولیکارشی مالی دست به ایجاد هلدینگ هایی می زند تا مشارکت در نظارت شرکتها را برای خود تأمین کند عرصه فعالیت این هلدینگها در بورس های پولی است. سهامی که هلدینگها در اختیار دارند، متعلق به بورژوازی انحصارگر است. شرکت های بقیه در صفحه ۷

ریشه‌های تراژدی لبنان

بقیه از صفحه ۲
 پروتس، فراگرفت. یکی از نتایج اساسی تشدید این بحران، اوج گرفتن جنبش خلقی زیر رهبری بلوک نیروهای میهن-پرست ملی بود. موضوع پشتیبانی فعال از مقاومت فلسطین محوری بود که به احزاب مترقی لبنان امکان داد وحدت خود را تحکیم نمایند. واکنش ارتجاع در قبال اوج گیری جنبش خلقی برافروختن خلقی را سرکوب کند، هم مقاومت جنگ داخلی بود تا مگر نیروهای جنبش فلسطین رادرس شکند و در راه مبارزه رهایی بخش ملی اعراب سنک اندازی کند.

علیرغم تمام ستیزهای مسلحانه، هنوز نتایج مورد نظر راست گرایان بدست نیامده است. توطئه های ارتجاعی برای درهم شکستن جنبش مقاومت فلسطین و تضعیف آن در منطقه با مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین، و پشتیبانی نیرو های میهن پرست ملی لبنان و همبستگی نیروهای اردوگاه صلح و پیشرفت اجتماعی، به شکست انجامیده است. جنبش مقاومت فلسطین هنوز مانع جدی بر سر راه تحمیل «صلح آمریکایی» است که زمینه های آن در پیمان «صلح» مصر و

اسرائیل تهیه شده. بحران لبنان، البته، صدماتی به جنبش رهایی بخش ملی عرب وارد آورد. برخورد های مسلحانه سالهای ۷۶-۱۹۷۵، با کنفرانس سران عرب در ریاض و قاهره (اکتبر ۱۹۷۶) متوقف شد. نیرو های بازدارنده عرب (اکتبر از نیروهای سوری تشکیل می شوند) که تعدادشان به ۳۰ هزار نفر میرسد به لبنان وارد شدند. راست گرایان مسیحی، از این دوره وقته، برای تجدید نیرو جهت دوره بعدی اقدامات مسلحانه استفاده کردند.

آنها هر گونه مذاکره برای حل بحران را موقوف به خروج فلسطینی ها از لبنان ساخته اند. پس از شروع با اصطلاح «اینگار صلح» سادات، اسرئیل باردیگر بلوک راست گرایان مسیحی را به اقدامات مسلحانه علیه نیروهای جنبش مقاومت فلسطین برانگیخت. شکی نیست که این ماجرا-جوبی ها، به سبب پشتیبانی نامحدود اسرئیل و محافل امپریالیستی از راست گرایان انجام می گیرند. امضاء قرارداد مصر و اسرئیل با حمایت آمریکا، خطرات جدیدی برای لبنان به همراه دارد. در چنین شرایطی، مشکل بتوان بدون تحولات رادیکال در جهت دستیابی بصلح واقعی در خاور میانه، راه حل قابل اطمینانی برای بحران لبنان یافت.

یادداشت ها :
 (۱) «پرودا»، ۲۶ اکتبر ۱۹۷۶.
 (۲) E. Rabbath, La Formation historique du Liban Politique et Constitutionnel, Beirut, 1973, P. 127.
 (۳) برای آگاهی بیشتر از سیر تکامل تاریخی جامعه لبنان و شکل گیری گروه بندی های مذهبی در این کشور در سه نوزدهم و اوایل سده حاضر، نگاه کنید به: و. لوتسکی، تاریخ عرب در قرون جدید، پرویز بابایی، تهران، ۱۳۴۹، نشر سپهر.

سرمایه مالی...

بقیه از صفحه ۶
 هلدینگ مخصوصاً در ایالات متحده و چند کشور دیگر امپریالیستی گسترش یافته اند.

صندوق های باز نشستگی
 خصوصی هدف جدید سرمایه مالی را شکل می دهند. این صندوق ها از سهام مزدوران و برداشتهایی از سودهای شرکت ها حاصل می شوند (در این صورت این برداشتهای از مالیات بندی معاف اند). هر چند این صندوق های

بازنشستگی از مبارزه مصرانه زحمتکشان نتیجه می شوند و در حقیقت در شمار دستاوردهای آنان قرار دارند، وسیعاً از جانب اولیگارش مالی برای تأمین مقاصد سود آورشان مورد استفاده قرار می گیرند. به معنای که دارایی های صندوق های بازنشستگی چندین بار از حقوق واریز شده بازنشستگی تجاوز می کند. بانک های که از راه وکالت این صندوق ها را اداره می کنند، دارایی های مزبور را برای خرید سهام و اوراق قرضه مورد استفاده قرار می دهند و بدین سان هزینه های سرمایه گذاری های شرکت ها را تأمین می نمایند. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۱ صندوق های خصوصی بازنشستگی در ایالات متحده امریکا ۵۰ میلیارد دلار به ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است.

با توجه به همه این عناصر جدید است که سرمایه مدرن مالی باید به مثابه سرمایه نهاد های مالی و اعتباری انحصار گرانه (نه تنها بانک ها) مختلط با سرمایه انحصارات صنعتی توصیف شود.

نقش ارتجاعی اولیگارش مالی
 تمرکز کنترل واقعی تولید اجتماعی و ثروت ملی در دست چند گروه بسته به تسلط چند صد مقام متنفذ مالی بر همه شئون حیات اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری از مجموع مکانیسم استثمار مالی سود می جویند.

نقش ارتجاعی اولیگارش مالی
 تمرکز کنترل واقعی تولید اجتماعی و ثروت ملی در دست چند گروه بسته به تسلط چند صد مقام متنفذ مالی بر همه شئون حیات اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری از مجموع مکانیسم استثمار مالی سود می جویند.

احزاب کارگری

بقیه از صفحه ۱
 جز متوقف ساختن رشد برمه، و تغییر سمت گیری شوی انقلابی نداشتند.

دشواری هایی که در سطح ملی در مناسبات میان این دو گردان جنبش رهایی بخش ملی وجود دارد بر همکاری میان رژیم های دموکراسی انقلابی و دولت های سوسیالیستی نیز تأثیر منفی می گذارد.

اهمیت ویژه همکاری میان دموکرات های انقلابی و کمونیست ها در مرحله کنونی تکامل تاریخی کشورهای تازه به استقلال رسیده

معنی از انحصارات مالی در جریان رقابت از با دمی آیند و گروه های دیگری جای آنها را می گیرند. با این همه، در کشورهای امپریالیستی، چند گروه مالی نظارت خود را در بخش بسیار بزرگی از صنعت، حمل و نقل، تجارت و بانک ها اعمال می کنند.

قدرت مطلق اولیگارش مالی به موهبت پیوندهای فزاینده ای که او را به دستک دولت وارگان های متعدد ویژه اش در سیاست داخلی و خارجی مربوط می سازد، تحکیم می یابد. گروه های نیرومند مالی برای قبضه کردن مشاغل حساس و بسیار مهم دولتی و تصاحب کرسی ها در ارگان های قانون گذاری به مبارزه بی رحمانه ای دست می یازند.

ارگان های بزرگی که به ساختن افکار عمومی اشتغال دارند (چون بنگاه های بزرگ انتشارات، تراست های مطبوعات، رادیو و تلویزیون) تابع اولیگارش مالی اند و در جهت انقیاد زحمتکشان برفع بورژوازی فعالیت می کنند. سطح پیشرفته انحصاری شدن مطبوعات، رادیو و سینما متابعت از ایدئولوژی «تحمیلی» اولیگارش مالی را در کشورهای سرمایه داری آسان می سازد.

نقش ارتجاعی اولیگارش مالی بطرز نمایانی در تدارک و برآیند اخراج جنگ های امپریالیستی و استفاده از قدرت دولتی برای تحکیم سلطه خود و تشدید استثمار زحمتکشان رخن می نماید.

۱. و. لنون، مجموعه آثار جلد ۲۲، ص ۲۴۵.
بحث آینده:
 صدور سرمایه ها
 تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان

نئو کولونیالیسم اقتصادی...

بقیه از صفحه ۳
 می یابند. در تقاضای خارجی محصولات کشورهای توپا ناپایداری شدیدی احساس می شود. این عوامل روی آهنگ های رشد اقتصادی کشورهای جهان سوم تأثیر منفی دارند. باید گفت که در ۱۹۵۰-۱۹۷۴ جریان آشکار سرمایه های دولتی و خصوصی درازمدت و کم کمهای پولی قدرت های امپریالیستی با منفعت دایمی به کشورهای در راه رشد تقریباً به مبلغ قابل ملاحظه ۱۷۰ میلیارد دلار (به قیمت جاری) بالغ گردیده است. (۹) با وجود این، اگر آنچه را که استثمارگران در زمان خود از کشورهای جهان سوم بلینده اند، در نظر گیریم هدف های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که این سرمایه ها و کم کمهای پولی برای تحقق آن بکار می افتند مورد توجه قرار دهیم، مبلغ چندانی سهمی نیست.

جریان ناخالص منابع دولتی و خصوصی کشورهای باختر به کشورهای در راه رشد در ۱۹۷۳ برابر با ۴۸ درصد کل تولید ناخالص ملی کشورهای جهان سوم و جریان خالص بالغ بر ۲۸ درصد بود. (۱۰) چنین گسیختگی بین هدف ها و منابع ناشی از علت های متعدد و قبل از هر چیز ناشی از این واقعیت است که امکانات کشور های پیشرفته امپریالیستی تحت تأثیر تشدید تضادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره این کشورها که امروز گریبانگیر مجموع اردوگاه سرمایه داری است، محدود شده اند. خصلت تولید و نظام اجتماعی سرمایه داری امروز رویاروی راه تحقق هدف های امپریالیسم در کشورهای جهان سوم قرار می گیرد.

دلایل متعددی دارد. این همکاری در وهله اول از خصلت ویژه مرحله کنونی انقلاب رهایی بخش ملی، از خصلت اجتماعی اقتصادی و طسایف عمده این انقلاب، از تعمیق قطب بندی اجتماعی و ضرورت حیاتی ناشی از آن مبنی بر گردآوری همه آن نیرو های که میتوانند و آماده اند که از اصلاحات اجتماعی بنیادی و جریان مترقیانه رشد پشتیبانی کنند، نشات میگیرد.

از طرف دیگر، در مرحله کنونی ارتباط نزدیک با دولتهای سوسیالیستی عامل فوق العاده مهمی است. در میان دیگر عوامل، برای تکامل عمومی مواضع دموکرات های انقلابی، بالاخره اینکه، در این مرحله «تحریک» دموکرات های انقلابی علیه کمونیست ها، برانگیختن مبارزه سیاسی میان آنها پدیده ای است که امپریالیست ها بنحو گسترده ای از آن جهت کند کردن پیشرفت اجتماعی در کشورهای نواستقلال استفاده میکنند.

نزدیکی صفوف کمونیست ها و دموکرات های انقلابی اهمیت فوق العاده ای برای تحکیم رژیم های دارای سمت گیری سوسیالیستی، گسترش و قوام بخشیدن داشته و طبقاتی و سیاسی مبارزه آنها برای استقلال ملی و ترقی اجتماعی، تحکیم می یابد. گروه های نیرومند مالی برای قبضه کردن مشاغل حساس و بسیار مهم دولتی و تصاحب کرسی ها در ارگان های قانون گذاری به مبارزه بی رحمانه ای دست می یازند.

ارگان های بزرگی که به ساختن افکار عمومی اشتغال دارند (چون بنگاه های بزرگ انتشارات، تراست های مطبوعات، رادیو و تلویزیون) تابع اولیگارش مالی اند و در جهت انقیاد زحمتکشان برفع بورژوازی فعالیت می کنند. سطح پیشرفته انحصاری شدن مطبوعات، رادیو و سینما متابعت از ایدئولوژی «تحمیلی» اولیگارش مالی را در کشورهای سرمایه داری آسان می سازد.

مناسبات میان کمونیست ها و دموکرات های انقلابی در کشورهای مختلف در سطوح متفاوتی است. اوضاع کلی این کشورها، ویژگی های اجتماعی اقتصادی آنها، تاریخ و زیر و بم های مناسبات میان دموکرات های انقلابی و کمونیست ها، همه بر روی هم مهر و نشان خود را بر روی تکامل و دور نمای همکاری میان این دو گردان انقلابی نقش میزند. اما، این ویژگی ها آن اصول کلی را که قابل انطباق به کل مساله هستند و در هر موردی مصداق می یابند نقض نمی کنند.

در سالهای اخیر شاهد گسترش مناسبات دوستانه و همکاری میان دموکرات های انقلابی و کمونیست ها بوده ایم، و این یکی از مهمترین تجلیات تکامل دموکراسی انقلابی در جهت مثبت می باشد. در حوزه «بین المللی»، این گسترش همکاری شکل ارتباط میان احزاب - در رابطه با کشورهای سوسیالیستی - ارتباط میان دولتها را داشته است. تنها در سال های اخیر اتحاد شوروی میزبان چندین هیأت نمایندگی حزبی و دولتی از کشورهای سوریه، عراق، جمهوری دموکراتیک خلق یمن، برمه، کنگو، کینه، تانزانیا، لبنان، و از آفریقا سازمانهایی چون حزب آفریقای برای استقلال کینه و جزایر دماغه سبز، جنبش خلق برای آزادی آنگولا (م. پ. ل. ا.)، جنبه آزادی بخش موزامبیک، اتحاد خلق آفریقای زیمبابوه، و قس علیهذا، بوده است. این هیأت های نمایندگی در سفر به اتحاد شوروی هدف های چون مذاکرات سیاسی، بحث

دوستانه در باره مسائل عمده مبارزه ضد امپریالیستی، بررسی فعالیت ح.ک.ا.ش.، روش این حزب در گرداندن زندگی اقتصادی و سیاسی کشور، سازمانهای توده ای و کار ایدئولوژیکی، را دنبال می کردند.

شرکت نمایندگان احزاب انقلابی دموکراتیک در کنفرانس های حزب کمونیست اتحاد شوروی بصورت یک سنت در آمده است. در کنفرانس های ۲۴ و ۲۵ این حزب نمایندگان ۱۹ حزب انقلابی دموکراتیک شرکت کردند، حال آنکه در کنفرانس ۲۳ تنها نمایندگان ۹ حزب انقلابی دموکراتیک شرکت کرده بودند.

مناسبات میان نیروهای دموکراسی انقلابی و احزاب کمونیست کشورهای جامعه سوسیالیستی نیز در همین جهت رو به تکامل است. علاوه بر سفرهای متقابل هیأت های نمایندگی حزبی و دولتی، نمایندگان احزاب انقلابی دموکراتیک به کنفرانس دهم حزب کمونیست بلغارستان، کنفرانس چهاردهم حزب کمونیست چکسلواکی و کنفرانس هشتم حزب سوسیالیست متحده آلمان دعوت شدند.

تماس میان احزاب انقلابی دموکراتیک و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری نیز گسترش می یابد، بویژه با بزرگترین این احزاب در کشورهای سرمایه داری - یعنی حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست ایتالیا. هیأت های از حزب کمونیست فرانسه از کینه، الجزایر، کنگو و سوریه بازدید کردند، در مورد برخی کشورها این بازدیدها مکرراً انجام گرفته است. احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا، نمایندگان حزب دموکراتیک کینه، جنبه آزادی بخش ملی الجزایر، حزب بعث سوریه، دموکرات های انقلابی کنگو را بتوان میهمان در کنفرانس های خود پذیرفتند.

یکی از نتایج سیاسی مهم این تماس، این واقعیت است که برخی از محافل پر نفوذ انقلابی دموکراتیک شروع کرده اند با اینکه همکاری با کمونیست ها را در مسایل بین المللی پدیده ای طبیعی و مهمتر از آن، عاملی ضروری برای دستیابی به هدف های کلی مبارزه ضد امپریالیستی بکارند، چنین نقطه نظری را در اسناد این احزاب می توان یافت.

یکی از پدیده های مثبتی که در سالهای اخیر در میان دموکرات های انقلابی مشاهده می شود اینست که برخی محافل دموکراسی انقلابی، البته در سطوح مختلف، به مضمون سیاسی و کارکرد آنتی کمونیسم و شوروی ستیزی در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی جهانی پی برده اند. این پدیده در نوشته ها و بیانات شخیت های سیاسی و مطبوعات کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی انعکاس پیدا کرده است. در این نوشته ها و بیانات بویژه خاطر نشان می شود که امپریالیسم برای کند کردن جریان مبارزه ضد امپریالیستی و رشد مستقل و ایجاد مانع بر سر راه تشکیل جنبه های گسترده خلقی و ضد امپریالیستی از افسانه «شیخ کمونیسم» وسیعاً بهره برداری می کند. «المجاهد» هفته نامه جنبه آزادی بخش ملی الجزایر می نویسد، در مرحله کنونی استفاده از کمونیسم برای اعراب یکی از سلاح های ایدئولوژیک امپریالیسم است. بعلاوه، جنبه آزادی بخش ملی الجزایر، در بیانیه مشترکی با حزب کمونیست ایتالیا، «آنتی کمونیسم را در بقیه در صفحه ۸

«ملت» یا «امت»...

بقیه از صفحه ۱

و قوت الهی و تانجا که از عقل چاره اندیش بشر برمی آید جای هیچ نگرانی نباشد.

دریک چنین «دموکراسی» دینی، بر خودداری از آزادی و برابری و حاکمیت، رایزنی دشورها و مجلس و همه پرس، شرکت در رهبری کشور و دولت، همه و همه، به دلیل ساده آن که اکثریت قاطع به نحو ثابتی در یکسو قرار دارد و رأی و فعلش به فتوی دینی است، عملا امتیاز خاص بخشی از مردم می گردد که درون دایره امت جای دارند. اما دیگران در عمل از حقوق کامل شهروندی محروم اند و همین قدر هست که وجودشان تحمل می شود. با این همه، اگر هم مجاز گردند که به شوراها و مجلس و نهادهای حکومت راه یابند، در مطبوعات قلم بزنند و در اجتماعات سخنرانی کنند و حتی حزبی داشته باشند، به هر حال در اقلیت هستند و محکوم به تبعیت دائم، حتی در آنچه خلاف مصلحت خود یا کشور می شمارند. و این چیزی نیست که تعادل بنیادی جامعه و وحدت آن را تقویت کند.

گذشتن «امت» به عنوان سرچشمه و مبنای قدرت حکومت به جای «ملت» - که مدانی همه افراد جامعه را، صرف نظر از تعلق دینی و عقیدتی، در برمی گیرد و از آنان، حتی در جامعه طبقاتی، مجموعه یگانه و بهم پیوسته ای با بزرگترین نیروی ممکن فراهم می آورد که قادر به حفظ موجودیت کشور و تأمین مادی و معنوی زندگی جامعه و پیشرفت مداوم آن است - نتایجی در بردارد که نه چندان دیر دشواریهای اساسی پدید خواهد آورد. از آن جمله:

- ۱- نقض وحدت جامعه و تقسیم آن به بخش های بی یونند بدگمان و نابرابر، در حد حاکم و محکوم؛
- ۲- تشکیل یک قشر ممتاز که به نام دین و امت حکومت خواهد کرد، و اگر از عهدت امر حکومت چنان که باید بر نیاید یا به خود خواهی و استبداد و ثروت اندوزی و انحراف کشانده شود، دین است که از آن زبان می بیند؛
- ۳- برکناری یا کناره گیری کسانی که به هر عنوان از دایره امت بیرون اند از شرکت در رهبری امور و قبول مسئولیت، و در نتیجه، محروم ماندن کشور از دانش و تخصص و استعداد و کارایی شان که احتمالا در جاهای دیگر خریدار خواهد داشت و شاید به زبان ما؛
- ۴- احساس محرومیت و عظمت از سوی اقلیت های مذهبی و سیاسی و فراهم آمدن زمینه روحی برای اغواگری دشمنان؛
- ۵- اشاعه روحیه جزمی و تعصب، کاهش یا نافی امکان بحث آزاد و قطع جریان بارور تبادل اندیشه که در زندگی بشر همواره بزرگترین محرک پیشرفت بوده است؛
- ۶- نیاز مبرم به تشکیل دستگاه های تقنینی و سرکوب برای نگاه داشتن معترضان در دایره اطاعت، - به عبارت دیگر، تجدید حیات ساواک و امثال آن.

بی آن که در پاکیزگی اندیشمندان و پایه ریزان «حکومت دین در دایره امت» شک کنیم - و ما همه شان را آرمان خواهانی صدیق و پرشور می شماریم -، همدارمیدیم که به عمل درآمدن آرای پندارگراییانه شان می تواند برای مبین ما ایران خطرهای واقعی به بار آورد. و نه تنها در زمینه داخلی، چنان که بر شمریم، بلکه در عرصه سیاست خارجی و روابط با دولت های جهان، اعم از مسلمان و غیر آن. چه، مفهوم امت در همان حدود مرزهای ایران محصور نمی ماند. و آنان که در مستی پرواز اندیشه و در شیفتگی استنتاجات ذهنی شان فراموش می کنند که آنها را به محک واقعیت و امکانات بیازمایند، بسیار زود از مفهوم امت در چارچوب یک کشور به آرمان جهانی «امت واحد» و «امام واحد» می رسند - و این چیزی است که آقای دکتر یزدی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران، در گردهمایی پنجشنبه هفتم تیر ۱۳۵۸ عینا به عنوان اصل سیاست خارجی ایران اعلام کرده اند و ما در شماره پانزدهم «سوگند»، مورخ یازدهم تیر، بدان اشاره کردیم و گفتیم که «می تواند منشاء سوء تفاهاتی برای دولتها و ملت» مسلمان یا پیشوایان مذاهب چهارگانه سنت گردد.» و متأسفانه آنچه می بینیم این است که همسایگان مسلمان ایران، هم نظر اختلاف مذهب و هم به سبب شعارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که انقلاب ما پیش می کشد، آسوده خاطر نیستند. بدگمانی و ترس کم کم آنان را به زمینه چینی اتحاد و تدارک مقابله وامی دارد. از هم اکنون رفت و آمدها و گفت و گوهای میان شان آغاز شده است. و سوسه گران امپریالیست - آمریکا و انگلستان و دیگران - هم در کمین نشسته اند و تارهای توطئه را می تانند. آیا ایران می رود که به انزوا کشانده شود؟

با آن که مسئله خظیر است و تفصیل در این باره می تواند روشنگر و سودمند باشد، فعلا اکتفا روا نمی داریم. هینقدر در پایان سخن می گوئیم که جمهوری اسلامی ایران نمی تواند به صورت «حکومت دین در دایره امت» عمل کند. جمهوری اسلامی ایران - با هدفهای ملی و مردمی که دارد و نویل زندگی بهتر در آزادی و برابری و عدالت و حد مطلوب رفاه به مردم خاصه مستضعفان می دهد - شکل و سازمان حکومتی سراسر ملت ایران است. همه، به هیچ تبعیضی از بیات دین و نژاد و زبان و عقیده سیاسی یا فلسفی، باید در برابری واقعی و عملی در گردش چرخهای آن و در همه سطوح رهبری آن شریک باشند. و وحدت تنها از این راه میسر است.

هدف های اصلی ...

بقیه از صفحه ۵

کیلومتر جاده و در هر هزار کیلومتر مربع تنها ۷ کیلومتر راه اتومبیل وجود داشت.

بر این قیاس، بر احوالی می توان تصور کرد که وضع بهداشت، آموزش، خان سازی و رفاه اجتماعی چگونه بوده است. فیدل کاسترو در این باره در برابر جهانیان گفته است:

«امپریالیسم و نواستعمار در اتیوپی ۱۵۰۰۰۰ انسان مبتلا به جذام، ۴۵۰۰۰۰ مسلول، ۶ تا ۷ میلیون مبتلا به مالاریا، ۱۴ میلیون مبتلا به بیماریهای چشم ۹۰ درصد بیسواد و گرسنه به جای گذاشته است. ۱۲۵ پزشک فارغ التحصیل دانشگاه ها همه در پایتخت زندگی می کردند و آنها، همچنان که در آفریقا و دیگر کشورهای در حال رشد دیده می شود، به هیچ عنوان و به هیچ قیمتی حاضر نبودند حتی به چند کیلومتر دورتری از پایتخت نقل مکان کنند.»

برای کشوری نظیر اتیوپی، حتی در شرایط بسیار ساده، یعنی صلح داخلی - که بعد از انقلاب تامدتی غیر ممکن است - و در صورت موضع گیری مثبت یا حتی کمک انصارهای بین المللی - و این خود از محالات است - ادامه راه انقلاب و تأمین پیشرفت بسیار دشوار است. این دشواری به مراتب بیشتر است اگر این کشور مجبور باشد که در بحبوحه جنگ داخلی امر مبارزه با فقر و عقب ماندگی را دنبال کند. در واقع، جنگی در سطح روستاها بوسیله زمینداران بزرگ و در شهرها از سوی تروریست های عامل امپریالیسم بر اتیوپی تحمیل شده است، و افزونی بر آن، اتیوپی در مرزها و در مناطق وسیعی از خاک خود مجبور به جنگ با دشمنان خارجی می باشد.

صنایع در اتیوپی ملی شده زمین ها نیز به دهقانان داده شده است تا در زمین متعلق به خودشان زراعت کنند. اگر چنین اقدامی صورت نمی گرفت، با آن که رژیم سلطنتی سرنگون گشته بود، انقلاب قیام توده ها و پشتیبانی بیدریغ شان را به دنبال نمی داشت.

ملی کردن صنایع، نه تنها از آن جهت لازم بود که کارخانه ها وسیله بهره کشی و تأمین سودهای کلان بی رنج برای چند تن سرمایه دار بود، بلکه از آن رو که بسیاری از کارخانه ها در آستانه تعطیلی بودند. زیرا امپریالیست ها اتیوپی را به همان گونه تحریم کردند که آمریکا کوبا را. آنها از ارسال مواد اولیه و قطعات یدکی خودداری کردند، تکنیسین های خود را فرا خواندند و به کمک «سیاه دست» به عملیات خرابکارانه، از جمله انفجار دینامیت زدند.

در روستاها نیز زمینداران بزرگ با استخدام مزدور به آتش زدن انبارها، خانه های مسکونی و محصولات کشاورزی دست زدند. سیل تهمت و افترا بر ضد رهبران کشور و انقلاب به راه انداختند. حتی پول قلابی چاپ کردند تا میان اتحادیه های تولید و فروش محصولات روستایی از یک سو و سازمانهای خریداران عمده شهرها از سوی دیگر - که از دریافت کالاهای وارداتی هم محروم شده بودند - تخم عدم اعتماد بپاشند.

اصلاحات ارضی در اتیوپی از آن جهت فوریت داشت و در دستور روز بود که مسئله گرسنگی می بایست هر چه زودتر حل شود. خود این امر نیز نیازمندیهایی تازه ای را در میان دهقانانی که علاقمند به داشتن کفش، لباس، شکر، کبریت و حتی برخی لوازم خانگی بودند به وجود می آورد. از نظر تعامل تاریخی باز تنوع و افزایش خواست ها و نیازمندیهایی توده های روستایی مثبت است، زیرا با این ترتیب بازار برای جذب تولید بیشتر فراهم می شود و اقتصاد طبیعی خاص فتوادالیسم را که تولید در آن برای مصرف فتوادال و خدم و حشم اوست نه برای فروش در بازار، از بین می برد.

در اتیوپی، درهم کوبیدن زیر بنای اجتماعی موجود پیش از آن که شرایط مساعد برای پدید آوردن زیر بنای تازه فراهم آید، انجام گرفت. همان گونه که فیدل کاسترو بارها گفته است، امپریالیست ها و سرمایه داران هرگز نخواهند کارگران و دهقانان را با آزمونهای فنی به تکنیسین و مدیر تبدیل کنند تا مبادا به وسوسه آن بیفتند که خود چرخ امور را در دست بگیرند. به راه ساختمان نظام مترقی بیفتند. در این صورت، چگونه می توان از فتوادالها انتظاری جز این داشت؟ از این روست که می بینیم اتیوپی امر و به وسیله انسانهایی اداره و رهبری می شود که باید، در عین آن که از کشور و انقلاب خود دفاع می کنند، مدیریت و اداره اقتصاد و چگونه به حرکت انداختن مؤثر یک واحد تولیدی را بیاموزند.

انقلاب اتیوپی که می داند پیروزی ضد انقلاب به چه قیمت گزافی از سرکوب و کشتار و ویرانی تمام خواهد شد با تمام قدرت به دفاع از خود برخاسته است. این امر صرف نیروی بس بزرگی را در همه زمینه های مادی و معنوی طلب می کند. در نتیجه، انقلاب نمی تواند به همه اقدامات لازم برای بهبود سریع اقتصاد و رفاه اجتماعی بپردازد. سیل مواد غذایی و دارو و مهمات و وسایل حمل و نقل به جبهه روان است، و این خود بزرگترین دلیل مهین دوستی و فداکاری و آگاهی توده عیاست. زن و مرد و کودک با برهنه با همان شوقی که به پاسداری انقلاب مشغول اند بر روی زمین که اکنون دیگر از آن خود آنهاست گلار می کنند و می توان گفت که بزرگترین ثروت اتیوپی همانا مردم آن می باشند. هیچیک از جنبه های منفی وضع موجود کشور از امید و روحیه پیکارجوی توده ها نکسته است. خوشبختانه، اتیوپی ثروت های طبیعی بسیار دارد. در برخی از مناطق کشور برداشت محصول سه بار در سال انجام می گیرد. دریاچه ها و رودها پس از انواع ماهی ها و پرندگان است. ذخایر زیر زمینی، از جمله نفت و گاز، فلزات گرانبها مانند طلا، پلاتین و غیره در اتیوپی به مقدار ممتنا به موجود است.

تولید برق در اتیوپی در سال ۱۹۶۵ تنها ۲۴۶ میلیون کیلووات در ساعت بود که در ۱۹۷۴ به ۶۸۴ میلیون رسید و ۷۰ درصد آن از نیروگاه های آبی تأمین می شد. میزان مصرف سراسر برق ۱۸ کیلووات یعنی کمترین میزان مصرف در جهان بود. به هنگام انقلاب تنها هفت درصد مردم امکان استفاده از برق را داشتند و در روستاها کمتر کسی حتی چیزی از برق شنیده بود.

کوشش تحسین آمیز مردم اتیوپی در زمینه دفاع از کشور و

احزاب کارگری و ...

بقیه از صفحه ۷

تمام اشکال و علل موجود آن محکوم ساخت، آنرا عاملی برای تضعیف نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیست و تشویق نیروهای ارتجاع، تلقی کرد.

روزنامه سوری «الثوره» نوشت، و قتیکه ارتجاع از مبارزه با کمونیسم سخن می گوید، این بدان معناست که با جنبش رهایی بخش ملی در کل می ستیزد، و قتیکه ارتجاع درباره امپریالیسم کمونیستی، هشدار می دهد در واقع جبهه سایی در آستان خود را طلب می کند.

البته اینها بدان معنی نیست که محافل دموکراسی انقلابی بطور کامل بر پیشداوریهای ضد کمونیستی خود فایق آمده اند، اما بهر حال این وجه نظر عاملی است که به گسترش همکاری میان این دو گردان جنبش رهایی بخش ملی یاری می رساند.

در برخی از کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی طی سالیان اخیر تغییراتی در جهت همکاری میان کمونیست ها و دموکرات های انقلابی در سطح ملی روی داده است. برای نمونه، در سوریه، کمونیست ها وارد حکومت شدند. دهمین کنفرانس فوق العاده پان عرب حزب بعث (اکتبر - نوامبر ۱۹۷۰) گسترش همکاری با عناصر و گروه های سیاسی ترقیخواه را طلب کرد. کمونیست های سوریه وارد شورای خلق (پارلمان) سوریه شدند.

یکی از مهمترین رویدادهای حیات سیاسی سوریه تشکیل جبهه ترقیخواه ملی در سال ۱۹۷۲، با شرکت حزب کمونیست بود. لئونید برژنف در پیام شادباشی که بدین مناسبت به کمیته مرکزی حزب کمونیست سوریه و حافظ اسد فرستاد، به نقش مهم حزب کمونیست سوریه و حزب بعث به رهبری حافظ اسد، در بدست آوردن این پیروزی تاریخی برای نیروهای ضد امپریالیست و ترقیخواه سوریه اشاره کرد. باید اضافه کنیم که ششمین کنفرانس منطقه ای حزب بعث در آوریل ۱۹۷۵ اهمیت فوق العاده جبهه را تأیید کرد.

تماس میان نیروهای انقلابی دموکراتیک و حزب کمونیست لبنان نیز روبه افزایش است. در سومین کنفرانس این حزب، که در ژانویه ۱۹۷۲ برگزار شد، نمایندگان حزب انقلابی دموکراتیک و سایر سازمان های ترقیخواه کشورهای عرب، از جمله احزاب بعث سوریه و عراق، حزب سوسیالیست ترقیخواه لبنان، اتحاد ملی نیرو های خلقی مراکش و غیره، شرکت کردند. ۲۴ حزب و سازمان از کشورهای عرب - از جمله احزاب کمونیست - در کنفرانس فراخوانی برای کنفرانس تمامی سازمانها و احزاب مهین پرست عرب را طلب کردند. یادآوری این نکته نیز جالب است که نمایندگان بسیاری از احزاب انقلابی دموکراتیک شرکت کنند در کنفرانس درباره اهمیت همکاری با کمونیست ها که یک جزء جدایی ناپذیر جبهه ترقیخواه ضد امپریالیستی هستند تأکید کردند.

انقلاب و در زمینه فعالیت های اقتصادی چشمگیر است. اقتصاددانان اتیوپی با خوشبینی انقلابی طرحهای عمرانی کشور را تنظیم و اجرا می کنند و در این راه از کمکهای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی برخوردارند.

از هم اکنون سازندگان آینده جامعه تونین در اتیوپی تربیت می شوند.

- ۱- «دو نوبت»، ۲۰ اکتبر ۱۹۷۱.
- ۲- «پراودا»، ۲۰ مارس ۱۹۷۲.
- ۳- «پراودا»، ۲۲ آوریل ۱۹۷۵.